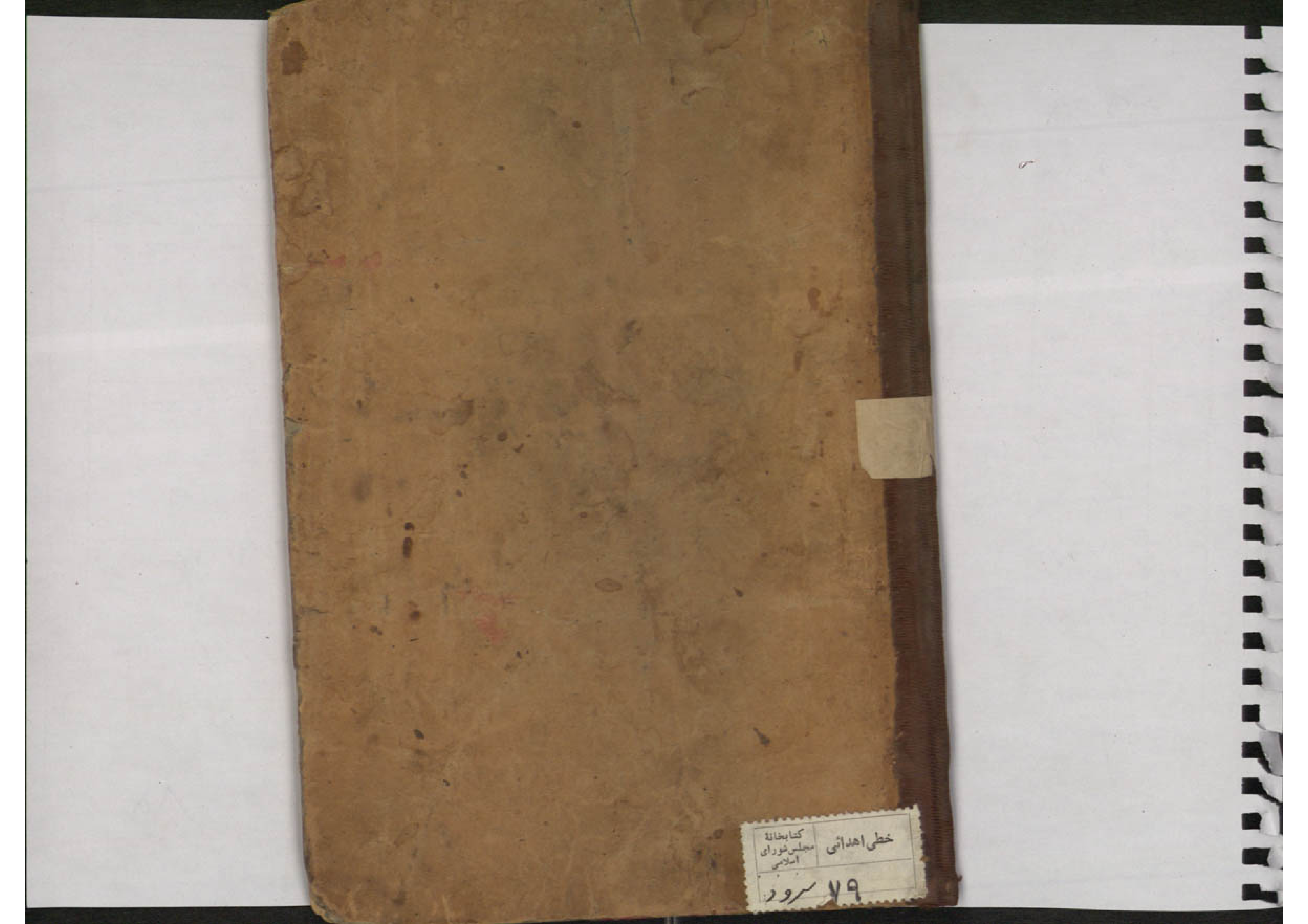


خطی اهدائی
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
۷۹ سرود



کتابخانهٔ خصوصی غلامحسین سرود
۷۹
۲۱۲۲۶۲
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتب اهدائی
غلامحسین سرود
در ۱۳۶۲
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب فرهنگ عربی به فارسی
مؤلف
موضوع
شمارهٔ اختصاصی (۷۹) از کتب اهدائی : غلامحسین سرود
جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب
۲۱۲۲۶۲



کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب
مؤلف
موضوع
شمارهٔ اختصاصی (۷۹) از کتب اهدائی : غلامحسین سرود
شماره ثبت کتاب
۲۱۲۲۶۲
کتابخانه مجلس شورای اسلامی
کتب اهدائی
غلامحسین سرود
در ۱۳۶۲
۷۹
۲۱۲۲۶۲

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و سپاس و ثنای بی قیاس حضرت مبدعی راکه بی معاونت ادوات و معونت
آلات جنود بی حد و بدایع ممکنات از بسایط و مرکبات بامر قدرت کاف کن در
عین عالم تمکین ظهور داد و صلوات نامعدود و درود نامعدود از حضرت واجب الوجود
بر ذات پاک خواجه لولاک و زبده ارکان آب و خاک که آثار وجود امان و
ایمان بوجود او منوط و مربوط است و بر آل بی همال و اولاد با کمال
او باد این الفاظیست مرتب مستوفا بر نهج حروف تهجی ایراد کرده آمد
تا هر مبتدی که بارادت تمام بر حفظ آن قیام نماید امید است که بنور صفای عقیدت
عبارت حدیقه تقریر قویم یابد و بنور شهامت حذاقت حدیقه تمشیت و تنمیت
بیند انشاء الله تعالی **باب الالف** الله و آله و اله خدای سزای
پرستش افتتاح و ابتدا آغاز کارها اختتام و انتها پایان هر کاری استیناف
از سر گرفتن استطراف از نو گرفتن ابتلا و امتحان آزمودن استمالت دلخوشی
دادن اعتنا و اهتمام تیمار داشتن معتنی تیمار دارنده استظهار و مظاهرت
هم پشت بودن مستظهر هم پشت شده ظهیر هم پشت استعانت یاری خواستن
مستعین یاری خواهنده مستعان آنکه یاری از و خواهند استمداد مدد
خواستن امداد مدد دادن امداد مددها مدد گیرا در چیزی یاوری کردن
ممد مدد کننده اعداد افزونیها و شمارها عدد شمار عد شمردن عاد
شمارنده معدود شمرده انبساط و تبسط و مباسطت گستاخی کردن
منبسط گستاخ انقباض خویشتن باز کشیدن منقبض گرفته درون اشکال
مشکل شدن مشکل دشوار چیزی التباس و اشتباه پوشیده شدن

اعانت یاری دادن معین یاری دهنده

بسط و بسطت گشادگی و فراخی

ملتبس

ملتبس و مشتبه کار پوشیده انتجاب و انتخاب و اختیار و اجتبا و اصطفا
برگزیدن منتجب و منتخب و مختار و مجتبی و مصطفی برگزیده ارتضا پسندیدن
مرتضی پسندیده اقتدا و تقبیل در پی کسی رفتن مقتدی و متقبل
در پی رونده مقتدا آنکه در پی او روند اشنا میان سخن اثنا و اطرا
تعریض و حمد و مدح و ثنا ستودن حمید و محمود و ممدوح ستوده احماد
سزای حمد شدن حمد و محمدت ستایش محامد جمع امضا و اجزا راندن کار
و زمان ممضی و مجری رانده استماحت و اجتدا عطا دادن منتح و مجتدی
عطا خواه عطیت و جایزت و نوال و موهبت و هبت و جد و اعطا عطا
بخشش عطایا و جوایز و نوایل و مواهب و هبات جمع اعطا دادن معطی
دهنده استفادت و اقتباس فایده گرفتن مستفید و مقتبس فایده گیرنده
افادت فایده دادن مفید فایده دهنده استزادت کسی را مقصر شمردن
و زیادتی جستن استراحت و استرواح بر آسودن و احتا آسایش جستن
طلب آسایش کردن استخارت بهتری جستن استعارت عاریت خواستن
اعارت عاریت دادن معیر عاریت دهنده مستعیر عاریت خواهنده مستعار
عاریت خواسته استفاضت فاش شدن مستفیض و شایع فاش افشا و اشاعت
فاش کردن اهانت و اذلال خوار کردن استهانت و استذلال خوار داشتن
هوان و مهانت و مذلت خواری مذل خوار کننده مهین و ذلیل خوار
اعزاز عزیز کردن عزت عزیزی و ناپاکی معز عزیز کننده عزیز ارجمند
اسلوب یک گونه انواع و اصناف و اجناس و اسالیب گونها استعطاف مهربانی
جستن تعطف مهربانی کردن عاطفت و رأفت و حفاوت مهربانی عواطف

مستزید آنکه زیادتی جوید

استدامت و ادامت

اغالیدن برجنگ تیز کردن

وراف جمع اغرا وتحریص وتحریش برآغالیدن محرض آنک کسی را بر کاری
براغالد ایحاش ناسکینی مستوحش ناسکن شدن متوحش ناسکن ایحاش
ناسکن کردن موحش ناسکن کننده اصغا وارعا واستماع گوش فرا داشتن مستمع
گوش دارنده استقصا واحتیاط واجتهاد جهد تمام کردن مجتهد جهد کننده
ومجاهد ایضا ایجاب آرزم داشتن ابقا باقی گذاشتن الزام لازم کردن ملازمت
ملازم بودن التزام برخویشتن گرفتن ملتزم آنک برخویشتن گیرد لازم آنک
برخود واجب داند ملازم برخویشتن واجب دارنده ملزم برخود گرفته اختزال
چیزی ازمیان بریدن اعتزال بیکسو شدن عزلت بیکسو شد معزل معزول
کردن معزول ازکار بیفتادن انقضا بر آمدن مدت منقضی مدت بر آمده
انقراض برسیدن منقرض برسیده استکشاف واستعلام واستخبار واستطلاع
خبر پرسیدن منهی ومخبر خبر دهنده اعلام وانها واخبار خبر دادن ایضاح و
توضیح روشن کردن موضح روشن کننده وضوح روشن شدن واضح روشن
استمرار واطراد روان شدن مستمر ومطرد روان امتداد کشیده شدن مد
کشیدن ممدود وممتد کشیده ماد وقاید کشنده التقا وملاقات بهم رسیدن
انضمام واجتماع گرد آمدن مضموم ومجموع گرد آمده مجمع جای گرد شدن
مجتمع گرد آمده جامع جمع اللغات والتفات وانگرستن ملتفت نگرنده اتعاظ پند
بذیرفتن متعظ پند پذیرفته وعظ پند واعظ پند دهنده مواعظ جمع
اعتقاد دردل گرفتن معتقد دردل گیرنده معتقد دردل گرفته استنباط
واستخراج بیرون آوردن مستنبط ومستخرج بیرون آورنده خارج بیرون
خوارج جمع خروج بیرون آمدن مخرج جای بیرون آوردن مخرج بیرون

شدن

اشتکاء ونالکی گلا کردن
مشتکی گله کننده

شدن انقیاد گردن نهادن منقاد گردن نهاده اعتداد وافتخار فخر کردن
معتد ومتفخر فخر کننده مفتخر فخر کرده شده مفاخرت بایکدیگر فخر کردن
افتراق وتفرق پراکنده شدن تفریق وتفرقه پراکنده کردن متفرق
پراکنده افاق واطراف واکناف واقطار کنارهای جهان افق کارهٔ آسمان
آفاق جمع استعفا درخواستن عفو معاف درگذاشته عفو درگذاشتن گناه
عفو آنکه گناه درگذارد معفو آنکه گناه ازو درگذارند احتما واحتراز و
حمیت پرهیز کردن چاره محتمی پرهیز کننده اقتضا خواستن مقتضی خواهنده
مقتضا آنک ازو خواهند معتضی الحاجه برارنده حاجت استدعا والتماس
درخواستن ملتمس درخواسته مستدعی درخواهنده اقتراح درخواستن
بحکم انشا ازخویشتن چیزی گفتن منشی آنکه ازخود چیزی گوید ارتجال وبدیهه
بی اندیشه گفتن اصرار وارتکاب برگناه استادن مصر ومرتکب آنک برگناه
ایستد اضرار زیان کردن مضر زیان کار ضرر زیان مضرور زیان کار
شده التجا وتحصن پناه گرفتن حصن وحصین پناه گاه محکم اخ برادر اخوت
برادری مواخات برادری گرفتن اخوان جمع ابوت پدری امومت مادری اب
ووالد پدر آبا جمع ام ووالده مادر وامهات جمع اخت خواهر اخت
خواهر اخوات جمع اعتزا وانتما وانتساب بخویشتن بکسی نسبت کردن نسبت
واخواندن ازدحام انبوهی مردم انبوه کننده انتقاش نیکو شدن حال کسی
منتعش نیکو کردن حال کسان انعقاد بسته شدن منعقد بسته شده عقد
بستن معقود بسته اعداد ساختن معد ساخته امنیت آرزو وامانی جمع
اتفاق بایکدیگر موافقت کردن متفق اتفاق کرده ابتهاج وارتیاح واستبشار

وبهجت وغبطت شادی اقالت باز شکافتن بیع استیجاب واستحقاق سزاواری جستن
ومستحق سزاوار اکتساب اندوختن مکتسب اندوخته ارث میراث وارث آنکه میراث
برد ورثه جمع موروث بمیراث یافته اصطناع باکسی نیکویی کردن صنعت کردار
نیک صنایع جمع اغاثت بفریاد رسیدن استغاثت فریاد خواستن مستغیث
فریاد خواهنده مستغاث آنکه فریاد ازو خواهند مغیث فریاد رس اعادت
باز گردانیدن معید باز گرداننده استقامت راستی کار مستقیم راست التیام
وانتظام واتساق فراهم آمدن کارا استبداد واستقلال بخودی خود بر کاری
قیام نمودن مستبد آنکه بخودی خود در کارها قیام نماید اقرار واعتراف
خستو آمدن مقر ومعترف معترف خستو آمده انکار ناخستو آمدن منکر آنکه
مقر نباشد استنکار کردن نکیر کردن استحقار حقیر داشتن اختصار وایجاز
کوتاه کردن سخن مختصر وموجز کوتاه کرده اشباع تمام گفتن مشبع تمام گفته
اسهاب واکثار والحاب بسیار گفتن مکثار آنکه بسیار گوید ابرام واملال
ملول کردن سامت وملالت ملولی مبرم وممل ملول کننده اضجار
تنگ دل کردن ضجرت تنگ دلی ضاجر ومضجر تنگ دل مضجر تنگ دل
کننده اعتذار بچیزی فرا استادن اعتذار عذر خواستن معتذر وعذر
خواهنده عذر ومعذرت پوزش انجاز واست کردن وعده احکام وابرام
واتقان محکم کردن واستواری هر کاری استحکام محکم شدن مستحکم محکم
واستوار شده استیناس وموانست انس گرفتن ایناس انس دادن ما
نوس انس دهنده انس آرام مونس وانیس غمگسار احتراز واجتناب
پرهیز محترز ومجتنب پرهیز کننده امتیاز وتمیز جدا شدن متماز

خستو با اول مضموم
مقر ومعترف

وتمیز

ومتمیز آنکه از امثال خود جدا باشد بصفتی پسندیده افراز جدا کردن مفرز
ومفرز جدا کرده تمیز جدا کردن میان دو چیز ممیز آنکه میان نیک وبد جدا
کند اسناد واستناد پشت واگذاشتن مسند آنچه پشت بدو وا گذارند
اقتصاد میانه رفتن مقتصد نیز وسند اخیار وخیار نیکان وبرگزیدگان اشرار
وشرار بدان وبدکاران انتشار پراکنده شدن منتشر پراکنده شده
ارتداد از دین برگشتن مرتد از دین برگشته مردود دین گردانیده واز دلها
دور افتاده ابتهال وتضرع وجزع نالیدن وزاری کردن اضطرار وعجز
بیچارگی نمودن مضطر وعاجز بیچاره ایراد آوردن ورود آمدن وارد آینده
اصدار باز گردانیدن صدور باز گشتن صادر باز گردنده اقلال واعسار و
فقر درویشی مقل ومعسر وفقیر درویش اشراف واطلاع دیده ور شدن
مشرف ومطلع دیده ور شده امة وجاریه کنیز جواری واما جمع اتفاق واجتماع
با یکدیگر متفق شدن اعتناق کار دو گردن گرفتن معتنق کار دو گردن گیرنده
اطلاق گشادن مطلق گشاده افراط از حد در گذشتن تفریط مقصر ماندن
مفرط از حد در گذرنده ایذا رنجانیدن مؤذی رنجاننده اذا رنج انتقام
کینه کشیدن منتقم کینه کشنده نقمت کینه امهال وانظار مهل وزمان دادن
اهمال واغفال فرو گذاشتن مغفل ومهمل فرو گذاشته اقبال روی نهادن با
روی بچیزی مقبل روی نهنده مدبر پشت دهنده اعراض وادبار روی بگردانیدن معرض
ومدبر آنکه روی بگرداند اضافت چیزی بچیزی افزودن مضاف افزوده
استیصال از بیخ برکندن مستاصل از بیخ برکنده استنکاف ننگ داشتن
مستنکف ننگ دارنده اسعاف وانجاح روا کردن حاجت منجح روا کننده حاجت

میانه رو واعتقاد نیز ومعتقد
شده نیز چیزی معتقد شده

ارواح جانها اشباح کالبدها استعداد بسیج کردن کار مستعد بسیج کننده کار
اعتیاد و تعود خوی کردن معتاد و متعود خوی کرده استحالت نابودن مستحیل
نابودن محال نابود احالت حوالت کردن احتیال حوالت بذیرفتن و حیلت کردن
محال حوالت بذیرنده محیل حوال کننده محال علیه آنک بر وی حوالت کنند اجر
مزد اجارت بمزد دادن مزاجر آنک او را بمزد دهند اجرت مزد استیجار بمزد
شدن مستاجر باجارت گیرنده اجیر مزدور اجور مزد وران ادعا دعوی
کردن مدعی دعوی کننده مدعی علیه آنک بر وی دعوی کنند اختبار و امتحان
آزمودن جرب و تجربت آزمایش افترا و افتعال فرا بافتن دروغ مفتری و
مفتعل بافنده محال اسلام گرویدن مسلم گرویده استسلام و تسلیم گردن
نهادن انتقال از جای بجای شدن نقل از جای بجای بردن ناقل از جای
بجای برنده منتقل از جای بجای برنده اتمام تمام کردن متمم تمام کننده
انعام نیکویی کردن با کسی منعم نیکویی کننده منعم بناز زیستن متنعم بناز
زینده اختیال و تبختر کردن کشی کردن و خرامیدن متبختر خرامنده و خرامیده
و تخیل کردن کشان اناث و مانق درنگ کردن متانی درنگ کننده
موثث درنگ   اذن دستوری دادن ماذون دستوری داده موذن
دستوری دهنده ایجاد و تکوین هست کردن موجد و مکون هست کننده
انکماش کار را ساختن انتهاز فرصت وقت نگاه داشتن   باب الباء
بدایت و فاتحت آغاز کردن بادی آغاز کننده بها زیبایی بهی زیبا بهجت
نیکویی بهیج نیکو بصیر بینا بصیر و بصارت بینایی مبصر بیننده بلوغ و
وصول رسیدن بالغ و واصل رسیده و بشارت مژده بشیر و مبشر مژده

دهنده

دهنده بشر و طلاقت گشاده رویی بشاشت و هشاشت و بشاش گشاده روی
بنت دختر بنت دختری بنات جمع بلادت کند طبعی بلید کند طبع براعت
تمام شدن در بزرگی و دانایی بارع در گذشته از اقران خود در بزرگی و
دانایی برودت سردی بیع و شری خرید و فروخت بارد سرد مبرد
کننده مبرود سرد شده بریدیک بضاعت پیش طمع بشیع پیش طمع برهان
و بینت و حجت پژوهش یعنی پیدا کردن براهین و بینات حجج جمع بادی
آغاز کننده برایا آفریدگان بسط گستردن باسط گستراننده مبسوط گسترده
و عرض پهن بساط فرش بنا بنیاد یعنی اساس بانی بنیاد کننده و مبنی
بنیاد کرده بنیت بنا نهادن بنیان جمع بنیه مبلد باین جدا شده بتین
جدایی مبتین جدا کننده بعث برانگیختن باعث برانگیزاننده مبعوث بر
انگیخته شده بعل شوهر بعول جمع بغی ستم باغی ستمگر بذل بخشش باذل بخشنده
مبذول بخشیده شده بطالت بیکاری مبطل از کار مانده براءت بیزاری
بری بیزار و مبرا بیزار شده بسالت دلیری کردن بشر مردم بلوی آزمودن بلا
آزموده بضاعت بضع بهمان اندک بکر دختر دوشیزه بکارت دوشیزگی
باکوره نوباوه بکور بامداد کردن ابکار جمع بلد شهر بلاد و بلدان جمع
بلید کند خاطر بالغ بحد مردی رسیدن بلوغ بحد مردی رسید مبحث و ا
پژوهیدن بغات جمع بلاغت گویایی بلیغ آنک فصیح بود در سخن باقی آنک کند
بود در سخن بود و بغی برهانی ابشت ماده بقر گاو بقل اسب بیت خانه باب
در ابواب جمع بواب در بان بیاض سپیدی بیضا آفتاب بیض تخم مرغ بیضه تخم
بزور جمع بعد دوری بعید دور بدو و بیدا بیابان بادی معروف بقل تره

آنکه بیضا اشکال سرخ انکلبک کردن انا بل انس ... آنک بر بابعت یعنی اذن کوش اصم والطرش کو ... ابلج ... اصفح کبر ادام ... نان خورش ... منوالمدود ... اشج آنکه ... انجام ...

پژوهش و پژوهیدن ... یعنی ... تنبیه و تنبیه ...

باب التاء

بقال تره فروش برغوث کیک براغث جمع
تمشیت پیش بردن کار متمشی پیش برده ترفیع باصلاح آوردن مرفع باصلاح
آورده توشیح پرووردن مرشح پروورده توشیح وتزیین اراستن موشح ومزین
اراسته تحلّی وتزین اراسته شدن متحلّی ومتزین اراسته شده تعریض وکنایه
پوشیده گفتن تصریح وصریح اشکارا گفتن ترصد وتطلع وترقب وتوقع چشم
داشتن مترصد ومتطلع ومترقب ومترقع ومتوقع چشم دارنده تبسط و
مباسطت گستاخی کردن متبسط گستاخ تحبب نازکردن غنج ودلال ناز تهدید
وتهدد وتخویف ترسانیدن تجاوز درگذاشتن گناه تجاوزت درگذشتن
ازچیزی تعظیم وتفخیم وتکریم وتبجیل وتشریف بزرگ داشتن معظم ومفخم
ومکرم ومبجل ومشرف بزرگ داشته تواتر وتتابع وتوالی وترادف وتعاقب
بیاپی شدن متواتر ومتتابع ومتوالی ومترادف ومتعاقب پیاپی شده تبرّع
دادن نه بر سبیل وجوب متبرع آنک بدهد تاکید استوار کردن تاکّد استوار
شدن موکّد واکید ومتاکد استوار تفنّن وتنوع گونه گونه شدن متفنن و
متنوع گونه گون شده تغافل خود را غافل ساختن تقاعد از کاری بنشستن
تکاسل کاهلی نمودن کسلان کاهل تهاون وتوانی سستی کردن تدارک وتلافی
وتلافی دریافتن تصور صورت بستن صورت یکی صُوَر جمع تصویر صورت
کردن مصور صورت گر مصور صورت بسته تامّل وتدبر وتفکر اندیشه کردن
متدبر ومتفکر واندیشه کننده تشوق نیک نظر کردن در چیزی ترفّه آسوده
داشتن مترفه آسوده داشته رفاهیت آسودگی تفجع وتوجع وتالم اندوه و
دردمندی نمودن متفجع ومتوجع ومتالم دردمند تلقی واستقبال پیش واشدن

متلقی پیش بازشونده تلاقی برابر افتادن ملاقات والتقا بهم رسیدن
تسلیت تسکین دادن تسلی وسلوت بی غمی تولیت عمل دادن در اوقاف متولی
عمل دهنده ترفع وتفوق برتری جستن توحّد وتفرّد یگانگی وحید وفرید
یگانه توحید وتفرید یکی گفتن موحد یکی گوینده توبیخ وتثریب وتقریع سر
زنش کردن تقلید کار در گردن کسی کردن مقلد کار در گردن کرده تقلّد
کار در گردن گرفتن تفریق وتفرقه پراکنده کردن افتراق وتفرّق پراکنده
شدن فراق جدایی تسویغ وساغ گوارنده تبلیغ وارسال رسانیدن مبلغ
وموصل وایصال رساننده توالد وتناسل زه وزاد ولادة زادن
مولد ومسقط الجا که بچه بر زمین آید تبشیر نوید دادن مبشر نوید دهنده
تهیه ساختن مهیا ومعد ساخته تهذیب وتنقیح وتطهیر پاکیزه کردن تهذّب
مهذّب ومنقح ومطهر پاکیزه کردن تهذّب وتنقح پاکیزه شدن توقیر
وتوقر از حق زیاده جستن توقیر واحترام حرمت داشتن تبرز بیرون آمدن
از اقران خود بفضل وهنر متبرز آنک بیرون آید بدین خصلت تضریب و
تخلیط طعنه زدن تفتیش وتفحص کردن تفحص باز داشتن تشبیب یاد کردن
معشوقه وبهر معشوقی بزبان سرود کردن تنحنح گوم کردن مبردات سردیها
مستحاب بکو میها تقرّب وتوسل نزدیکی جستن قربت ووسیلت نزدیکی قریب
نزدیک شده تشوق وتحنن آرزومندی مشتاق وحنین آرزومند تقریظ
وتعزیز مالش دادن تحامل وتمایل باکسی میل کردن در خصومت تبصبص
وتملق چاپلوسی کردن تفصی از دشخواری بیرون آمدن تالّف دل بدست
آوردن تولّد بدید آمدن چیزی از چیزی متولد بدید آمده تغییر وتبدیل از

از حال بگردانیدن مغیر از حال بگرداننده تغیر از حال بگشتن متغیر از حال بگشته
تکبر و نخوت بزرگ منشی کردن متکبر بزرگ منش تواضع فروتنی کردن متواضع
فروتن تعذر دشوار شدن متعذر دشوار تحاشی یکسو شدن متحاشی
یکسو شده توقی و تحفظ و تصون خویشتن نگاه داشتن متوقی و
متحفظ و متصون خویشتن نگاه دارنده تیقظ بیدار بودن در کاری متیقظ
بیدار بوده تیقظ بیداری تیقظ بیدار ایقاظ جمع تمییز جدا کردن میان
دو چیز ممیز جدا کننده تمیز و امتیاز جدا شدن ممتاز و متمیز آن جدا باشد
از امثال بصفتی پسندیده تصلف و صلف لاف زدن تفهیم و فهم دریا
فتن سخن تفهیم دریاوانیدن مفهوم دریافته فهیم دریابنده تکلیف
بستم بر کاری داشتن مکلف بستم بر کاری داشته تکلف و تجشم رنج بر خود
گرفتن تاسف و تلهف اندوه خوردن متاسف و متلهف اندوه خورنده
تحسر حسرت خوردن متحسر حسرت خورده حسرت و ندامت پشیمانی حاسر و نادم
پشیمان و پرمان تعطف مهربانی کردن استعطاف مهربانی جستن تملک خداوند
ملک شدن تملیک مالک گردانیدن تعلق و تمسک چنگ در زدن متعلق
او بچنگ تقسیم قسمت کردن مقسم و قاسم قسمت کننده قسمت بخش تفویض کار
بکسی واگذاشتن مفوض کار بکسی واگذاشته تمتع برخورداری گرفتن متمتع بر
خوردار تتبع و متابعت پی روی کردن تدنن خود نگر ساختن متدنن خود نگر
شده تبذیر و اسراف بی اندازه خرج کردن مبذر و مسرف بی اندازه خرج کننده
تعرف و تشهیر برسیدن تا بشناسد تعریف و تشهیر شناسا کردن تاریخ
پیدا کردن وقت مورخ وقت پدید کننده مورخ وقت پدید کرده تعویق

توب و تنوب و مثاب [?]
از کار باز گشتن

کوشمال

گوشمال دادن معوّق گوشمال دهنده معوّق گوشمال خورده تجربت آزمودن
مجرب آزموده مجرّب آزماینده تکفل و تقبل پذیرفتاری تقلیل کم کردن تکثیر
بسیار کردن قلت اندکی کثرت بسیاری تقویم قیمت کردن مقوّم قیمت
کننده مقوّم قیمت کرده قیمت داشتن قایم راست قیمت و ذلک بها جستن
تعهد تیمار داشتن متعهد تیمار دارنده تفقد واجستن تکوین و ایجاد
هست کردن مکوّن و موجد هست کننده مکونات جمع تواری پنهان شدن
متواری پنهان شده تنفر نفرت نمودن از چیزی تنفر و نفرت گریختن از چیزی
متنفر نفرت گیرنده نفرت رمیدن طبع نفار رمیدن نافر رمنده نفیر
رمیده شده تمهید قواعد راست کردن بنیادها تشیید ارکان افراشتن
بناها تقدیم و تاخیر پیش داشتن و پس داشتن مقدم و موخر پیش و پس
داشته تبرک مبارک داشتن متبرک مبارک داشته تربیت پروردن مربی پر
ورنده مربی پرورده تفحص جستجو کردن متفحص جستجو کننده تفاوت
جدایی میان دو چیز تعجز بیعجز کردن تشویر خجل بودن ترتیب راست کرد
ترتیب راست شده تکاثر فخر آوردن توقیع نشان پادشاه تلبث درنگ کردن
لبث درنگ تبرا بیزاری نمودن تدمیر هلاک کردن مدمر هلاک کننده
توزیع قسمت کردن تلقف از دهن کسی گرفتن تلقین در دهن کسی نهادن
تبجح و ابتهاج و سرور و فرح و ارتیاح و استبشار و بهجت و مسرت و غبطت
شادی سرور و فرحان شاد تعلل بهانه آوردن متعلل بهانه آرنده تایید
نیرو دادن موید نیرو دهند

باب الثاء

ثابت ایستاده بر چیزی ثبوت
ایستادن بر چیزی ثمد آب اندک غدق آب بسیار ثقب سوراخ کردن در چیزی

و اصل اثر در لغت نشان [?]
و تبیان است و تبیان انشی [?]

تعیا ای نابعض و هان [?]
دره [?]

ثغوب الثنایا فرو رختن ثمین بیقیمت ثواب پاداش جزی ثانی دوم چیزی ثقل گرانی
ثقیل گران شده ثمر میوه مثمر میوه دار ثری خاک نمناک ثلب عیب مثلب
عیب کننده مثلب ثغر بار دم تار کبینه مثار کبینه خواه ثلم رخنه ثوم سیر
مثبت کرده ثبات کر وهها ثاکل آنک فرزندش مرده باشد ثکیل و ثکلا
فرزند مرده ثمن بها ثبور هلاک شدن ثمن هشت یک ثلث سه یک ثا
وی مقیم ثم آنجا ثروت توانگری ثوب جامه ثور گاو ثرون ثریا پروین
ثبته دخت ثبور ثقلین پری و آدمی ثنا ستایش ثنی ستایش کرده و ثنایا
چهار دندان پیش ثغنیه یکی ثقف یافتن ثغر دندان پیشین و جای گرید
ندان باشد ثغور جمع ثغر وانغا مردکو سه ثدی پستان ثوط سرپش ثول دم
کردم ثعلب روباه ثعبان اژدها

باب الجیم

جلال و جلالت
بزرگی جبار بزرگوار جبروت بزرگواری جلیل بزرگ در بزرگواری جمال
نیکویی جمیل نیکو کار جدید نو کرده تجدد نو شدن متجدد نو شده جبر
جبر کردن جسور جری جیش سپاه جیوش جمع جاسوس خبر آور جار
همسایه جوار و مجاورت همسایگی جیران جمع جهل نادانی جاهل نادان مجهول
ندانسته جاریه و امتکنیز جواری و اما جمع جور ظلم و حیف جسارت بی شرمی
جسور بی شرم وقیح و آن سپادی جابر و ظالم بیداد گر جامد و جماد هر چه
جان ندارد جدل و جلد و جلود پوست جود فیض جود بخشش جواد نیکو جود ه
ثلث یعنی بقطعه جنت بخت و بد و بد رهید کوشش مجد کوشنده جابت شدن
حاج جناب گاه کردن جلادت مردی کردن جماح و جموح سرکشی کردن
جان کاه کار جاری روند جاریه کشتی جاده راه روشن جبر بستن شکسته

جاربند آمده جلا از وطن رفتن جام آسودن ستور جزع و فزع زاری کردن جمع
گرد کردن جوع گرسنگی جزیره زمین خشک در دریا جز زمین پناه
جماعت گروه جواد سخی جفون جفا کردن جافی جفا کننده جناح گاه جنوح
بکشتن جوع مجاعت گرسنگی جزیر زمین خشک در دریا جز زمین بی نبات
جذع شاخ درخت جذوع جمع جرم اصل هر چیزی جرم گناه جلب کرد کردن کو سقط
جسم و جسد تن جسیم تنومند جی همه اندک کاهی که از کسی صادر شود جنت بهشت
جحیم دوزخ جد بخ جنه و مجن سپر جاز شمشیر جهر و جهار آشکار شدن جنا
کردا گردی سرای جلاد در ژخیم جنب پهلو جانب پهلو شین جیب گریبان جیب کردن
لشکر جنود جمع جبرئیل جلی روشن شده جلاء روشن کرده جن و جنی آن
دیو که وسوسه کند جمل شتر نر جعل سرگین گرد جدث گور جزا ب جداث جدی
بز غاله جنی میوه چیده جلاء نفی یعنی خطا جوف اندرون جیفه مردار جاف
خشک جبیه کیش جنوب باد که ضد شمال است جبل کوه بلند جبال جمع
جوهو اجر ولخت اجر اجم جزا پاداش جبذ در راه راست جلد زدن جلاء دز شده
جبذ دردم سره جفن پلک چشم اجفان جمع جکا سه خا رپشت جعن و ذغ
جکاد سر کوه جمجمه کاسه سر جبد ریعا آبلد جند به ربودن جنابات جم جانرم
و جزم دل بر چیزی نهادن جیب کرج ابا نانجوز کردکان جورا بوج کو
جبین پیشانی جهت یک طرف جهات جمع جهاد با کفار کارزار کردن مجاهد جمع
جنت نا پاک جنابت پاکی کردن جعز پوست بن و غیره که دق کرده باشد برای
نوشتن جهاز و ساز راه جواز آنچه لباسند بر شوه راه جار نیه آنچه از اهل
دنیا ستانند جزانه آنچه از دیوان بحیل و جبره ستانند جریده براه رفتن

بی خیل وحشم دوطابی که دفتر در وبهند جراد غلّه خوار وبمعنی ملخ حبن بچه
کند در شکم باشد جبین پیشانی جنان بهشت جنان دل جان گروهی که پیش
از آدم بودند جنون دیوانگی جُب چاه جبت هرچه از ابر پرستند دون خدا
تم جبش نوع هرچیزی جعد موی حلقه شده جعد چند جر کشیدن
جر کشنده جزیره کوه جزیره معروف جلجل وجرس زنگوله جری وظیفه
یومی جرعه آنچه بر خاک ریزند جمهور گروه مردم جوهر اصل عرض جواهر
جمع جند وعدد امواج دریا در زیادتی و نقصان **باب الحاء**
حمد ومحمدت ستایش حامد ستاینده محمود ستوده حمید ستوده شد حاکم
داور حکومت داوری محاکمت داوری کردن محکم داوری شدن محکوم بدا
وری داور کردن نهادن حکام جمع حس دریافتن حاسه آنچه بدان دریابند
حواس جمع حرفت پیشه محترف پیشه ور محترفه جمع حدت تیزی حدید تیز
حراست وحمایت نگاه داشتن حارس وحامی نگاه دارنده محروس ومحمی نگه
دارنده حصن وحرز پناه کاه حصین وحصانت پناه محکم حرّ آزاد مردی
حرّ آزاد احرار جمع حب ومحبت دوستی حبیب دوست محبوب دوست داشتن
حصافت تمام خردی حزم هشیاری حازم هشیاری حظ وحصه بهره محظوظ
بهره مند حسرت پشیمانی متحسر حسرت خوردن حسم بریدن حسام شمشیر برنده
حراقت تیزی کردن حذاقت استادی در کارها حبس باز داشتن محبوس
باز داشته حشم وحاشیه خدمتکاران حایل وحاجز باز دارنده میان دو چیز
حصول حاصل شدن محصول حاصل شده محصّل حاصل کردن محصّل حاصل کرده
محصّل حاصل کننده حجّت وبرهان بر وهش حجج وبراهین جمع حص وبعض نکی

وفراخی

وفراخی حسن عقیدت نیکو اعتقادی حل وعقد گشادن وبستن حتم مقتضی
واجب کردن حی زنده حیوة زندگانی حسن نیکویی محسن نیکوکار حسن نیکو
حادثه سختی روزگار حوادث جمع حمل بار حلم بردباری حلم بردبار حقارت
خوار داشتن حقیر خوار شده محقور خوار حصاد درودن حدیث سخن حادث
آنچه واقع شود محدث بدید آرنده حدوث بدید آمده حدث ناپاکی حق و
حقانیت الهی احق ابلح حق درست وراست محق سزاوار راستی حقیقت یعنی
شده حقوق آنچه بر وی درست آمده باشد حقیقت درستی در کارها حدقه
کاسه چشم حدیقه باغ حدایق جمع حارس پاسبان حصر در شمار گرفتن حانوت
دکان حمل بره حوت ماهی حیته مار حرّ گرما حرور گرما زده حج قصد کردن خانه
کعبه حین هنگام حین هلال حطام اسباب دنیا حاضر آگاه کننده وآگاه شونده
حاضر کرده محضور حاضر شده حظیره قدس مقام پاکان حفظ نگه داشتن
حفیظ محفوظ نگاه داشته حافظ نگه دارنده حفاظ حضیض نشیب کوه کجب
دانه حبه ثلث سوی محرم احرام کرده محل از احرام بیرون آمده حرم وبیت
الحرام حرم واحرام گرفتن کعبه حباب حبه که بر روی آب آید بوقت باران حنجره
فنا حلقوم نای حجره کلو حلی زیور حلل جمع حشاشه باقی جان حاجب بر و
وپیش رو پادشاه حمیم آب گرم وخویش نزدیک حمار دراز گوش حرام شکن
ستوه حجر سنگستان حطب هیزم حصب هیزم فروزینه حجی خرد حشا دل آگاه حیا
باران حزن وعظیم حیا شرم حزن اندوه حزین اندوهگین حلاحل سید ومهتر
حرفه دسته کاغذ وغیره حمیت بحمیّت غذا ونخبت حلقه انبوهی حدت تنهایی
حقد وحقیقت کینه حرباش وتوانح ماند تو مید جزیرن دن عجوز محر ما

حاتم کرم حامی جمع حسنات جمع حسنه نیکو عیب یعنی حیات الجاهلیه یعنی نام ونکو کرد
عیب حدیث حدیث ورسیده
محتاج حدیث
حبل الورید رگ گردن
حاج جمع کرده حاجی جمع
حبل الورید رگ گردن
حاجی جمع حاج کرده
حمله شمشیر حطام کیاه
حسن آواز الیق
حبیب یار شدن
حرف الف

حوران بهشت حوراى ياران عيشى حجاب پرده حاجب پرده دار حيل البتن
حايض سترون حايض پى نماز حاسد حيض ومحيض پى نماز شدن زن دشتك
بوند محسود انكه بدو رشك برند حرب كارزار حركت جنبش محركه جنبانند
حايك جولاه حكاك ساينده محل انجه بروسايند حكه خارش حنطه كندم حش
كشت وكار حادث فاعل محروث مفعول حراثت كشت وكار كردن حافى پاى
برهنه **باب الخاء** ختم واختتام بپايان بردن خاتمت پايان كار خلود
جاويد شده مخلد جاويد خالد جاويد كننده خليل دوست خلت دوستى خلف
فرزند نيك ناز پس پدر خليفه يكى خلفا جمع خلق حسن خوبى نيكو خلق آفريدگان
خالق آفريننده مخلوق آفريده شده خلاق آفريدگار خطر كران مايه
خطير مردم با قدر خطل ترس وبيم مخطى خطاى باخطى خطايه بر صواب خاطى
خطاكننده خطبه زن خواستن خفا وخفيه پوشيدگى وپنهانى خوف ترس
خايف ترسنده مخوف جاى ترس خافى جاى ترسنده مخوف ترسانيده
خطاب با هم يكى سخن كفتن مخاطب انكه با او سخن كويند خطيب سخن كوى
مخاطبت سخن كفتن بخصمت با مردم خاص كزيده خواص كزيدكان اختص كزيده
تو خاصيت كزيدكى مخصوص بوكزيده خسر زيان خاسر زيانكار خسران جمع
خبث وخبائث پليدى و پليد خذلان فرو كذاشتن مخذول فرو كذاشته
خوض شروع كردن در چيزى خزينه كنجينه خازن خزينه دار مخزون خزينه
نهاده خدم وخول خدمتكار خدام جمع مخدوم انكه او را خدمت كنند خيانت
بى امانى كردن خاين بى امانت خرج بيرون شدن خارج بيرون شونده خروج
بيرون آمدن خجلت شرمسارى بردن خجل شرمسار خجالت شرمسارى خلع باز

حراه فضلين حرون اسب
سركش حرص بالا شاب پرث

خرقه جامه دريده خلع جامه
بيرون كردن خمار مقنعه

خرقد دريدن خدوع كفتن
خبو خفه در وردن انش
خلد لا بل كا و خفاف
شب پره خى ودى بعى
در افتادن خرطوم خرطوم

كفتن خطف ديو ربودن
خاطف ربانيده خطان
پوستو خسران زبان كار
شدن

خرقه پوتين
خذف دست خفاه
جمع

موزون

باز خزيدن از زن خود واخلع العذار رو باز شده خبر كويده اخيار كزيده كان
خبر يو خبر خبرت آزمايش اكاهى داشتن در كارها خبر اكاه كودن اخبار جمع خبر آ
ويران خراب و باير و ويرانى خستن ليمى خسيس ليم خلاص وخالص و بوده خلاص
رستكارى مخلص رستكار ازعيب خطه كوشه از جهان خط نوشتن وكشش مستقيم
بر هيج استقامت خصب ورخا فراخ عيشى خفت سبكى خفيف سبك تخفيف سبك
كودن استخفاف سبك داشتن خلف بازمانده اخلاف بازمانده كان خبث نو
مبدى خاين تو مبد خشونت درشتى خشن درشت مخاشنت درشتى كردن
خصال وخلال الحسنه خلاف ومخالفت ناسازكارى كودن ختان وتطهير ختنه
كودن خسوف كرفتن ماه كسوف كرفتن افتاب خلط ومزج آميزش اخلاط وامزجه
جمع خداع ومخادعت وريب وفريفتن خيلا كودن كشى كردن تخيل كردن كش
خضاب نكار كردن دست خالص النيت وصادق الطويه راست وپاك نيت خنيس
الطاع خو دشهاء بدكوار خمول بى نامى خامل الذكر بى نام خفقان جستن دل
خفق با تك نعلين خرف بير خنبى بدرقه حفتن داماد خشب چوب خل سركه خف
موزه خرق شكافتن وخروج پيدا بجز خشن كاهو خرنوب معروف خذلان فرو كذا شتن
درتخم مخ **باب الدال** دين كيش ديانت ونديين دين دارى متدين انك
در دين استوار بود داديان دهنده دين وام ديون جمع دفن پنهان كردن
چيزى در خاك دفينه ودفين پنهان دفاين جمع مدفون پنهان داج شب
تاريك داجى رونده در تاريكى ديجور شب تاريك واكذاشته دوام هميشكى
دايم ومستدام هميشه دقت باريك بين شدن دركارها دقيق باريك بين شده

خبر سا ايبان خيمه خا خيمه
زدن خام خيمه زدن

خاص صبحعال ودرحطى

خصعف بپ
خشخاش كوكنار
خلد ريحان
خاتم شاخ ترو نازك

دابه ما السود كردش ووردكان
بيدى
دولت دست لبست كردان
دمان دود كرم حدقه بكى

دقايق جمع
دوله يكى افتادن وقت
زوال

دقیقه در قلبه عبارت از نگاه و سه سخن دقیق اوردن صدق قاید بچند دقاق
ارد فروش درک دریافتن ادراک دریافتن درک دریابنده دلیل راه
برمدلول راه برده دالت ره بری کردن دلایل جمع دعوت دعوی خواندن
دعا خواستن دعاوی جمع دها زیرکی داهی زیرک دهات جمع داعی
خواننده داعیه خواننده بر یک چیز دواعی مردم را بر چیزها خواندن دعا
خواندن دعوی و ادعا دعوی کردن مدعی دعوی کننده مدعی علیه آنک
بر و دعوی کنند داخل خارج درون و بیرون دخول و خروج در آمدن
و بیرون شدن دخل و خرج آمدن و شدن دبا کدو دبر و شاب
دلب درخت چنار درق سپر درع زره دبوس چماق دبیب الثعلب اواز
پای مور دملج بازوبند دواج لحیف دب خرس دب الاصغر از هفت
ستاره کما و را بنات النعش میخوانند دلو دلو دجاج ماکیان دبور
دبور بادی که از سوی قبله آید **باب الذال** ذکر یاد کردن
ذاکر و مذکر یاد کننده مذکور یاد کرده ذکر نرینه ذکور جمع ذلیل خوار
مذلت و ذلت خواری اذلال خوار کردن استذلال خوار داشتن مذل خوار
کننده مذلول خوار شده ذکا زیرکی ذکی زیرک ذبول پژمرده شدن
ذوق چشیدن مذاق جای چشیدن ذواق چاشنی کردن ذهب زر ذهاب
چشم بیا باب ذو مال مال دار ذیل دامن ذب راندن ذو ذوایب
خداوند گیسو ذخایر جمع ذخیره ذخایر نهند مزدار ذبح کشتن قربانی مذبح
جای کشتن ذبیح آماده شده برای کشتن ذنب گناه مذنب گناه کار
ذنوب جمع ذنب دنبال حیوان ذات هستی هر چیز ذره مورچه خورد ذره

یکی ذروات جمع ذروه جای بلند رفیع دوابه علاقه شمشیر ذریعه راه جستن
بچیزی ذراع گز و ساعد دست یعنی ارش **باب الراء** رحمت و رحمت
بخشودن و مهربانی کردن رحمان بخشاینده رحیم و راحم و رءوف و رؤف مهربان
رافع و رفیع بر دارنده رفعت بر داشتن و برتری مرفوع بر داشته رب
پروردگار عالمیان و خداوند هر دو جهان ربوبیت سزاوار پروردگاری
کاری رسول پیغامبر رسل جمع رسالت فرستادن مرسل و مراسلت فر
ستاده مرسلون و رسایل جمع رجعت بازگشت رجوع و رجعی بازگشتن
راجع و رجیع بازگردنده ترجیع بازگشته شده ردیف و رادف پیاپی
شونده ترادف پیاپی شدن مترادف پیاپی شده مردف پیاپی آمده
راحت آسایش استراحت و استرواح بر آسودن مرفّح آسودگی رزیت
هر مکروهی که برسد رزایا جمع رای اندیشه رزین آهستگی رخا فراخ عیشی
رخص ارزانی رخیص ارزان رفاهیت آسودگی ترفیه آسوده داشتن مرفّه
آسوده داشته رایت علم رایات جمع رشد بر راه راست رشید راه برده
و حلال زاده مرشد راه نماینده ارشاد راه نمودن رسم نشان رسوم و
مراسم نشانها رعایت نگاه داشتن راعی نگه دارنده رعیت زیردستان
رعایا جمع ربیب پسر زن ربیبه دختر زن رطب تر و رطوبت تری روح القدس
جبرئیل و جان ارواح جمع رهن گرو کردن راهن گرو کننده مرهون گرو نهاده
ارتهان بگرو بستدن مرتهن بگرو ستاننده رجا امید رجی و مرجات بدو
امید دارند راجی امیدوارنده رضا پسند ارتضا پسندیدن مرضی پسندیده
رضی سزای پسند رفیق همراه رفق مدارا دهر همراهی مرافقت همراهی کردن رفقا

جمع رقیب نگهبان رقبا جمع رقد بخشش راقد بخشنده رُبع چهار یک ربع منزل
ربیع فصل بهار ریع سود ریح باد ریاح جمع رایحه بوی ریاست مهتری رئیس
مهتر رؤسا جمع رُب پروردن مربا پرورده مُربّی پرورنده مَربوب پرورده
شده رَمی انداختن رامی تیرانداز رمز اشارت کرده رموز جمع ریب رؤیت
دیدن رعونت نیاپیی راوی اندیگران گفتن رکیک سُست رامی رکاکت سستی
کردن رکت سست شده رحلت از جای بجای رفتن راحل رونده راحله آیغ
برولشیند مَرحله جای فرود آمدن رضاعت شیر دادن رضیع شیرخواره
مرضوع شیرخورده ریاضت پرهیز کردن مرتاض پرهیز کننده راضی رام کننده
اسپان رقاقت تنگی دل رقیق تنک دل رقت تنک دلی خوردن رحب الطلب
فراخ رزق روزی رزّاق و رازق روزی دهنده مرزوق روزی خورده
رمیم استخوان پوسیده رمایم جمع رعونت سخن بیمغز گفتن رخصت روا داشتن
رضا خوشنود راس المال سرمایه رای العین انچه بچشم ببینند رجل مرد راجل
پیاده رَویت دیدن رُبا آیغ ببینند [illegible] رصد نگاه داشتن راه
وسپاه رتبت بدرجه عالی رسیدن رِکاز گنج رضیع کردمان [illegible]
مغز [illegible] رقاد خفتن رقود خفتگان رمح نیزه رامح نیزه دار رماح جمع رُمّان
سراب [illegible] ربیطه [illegible] رابط والبستن مربوط و رباط الخیل اسبان [illegible]
راس سر رؤوس سرها [illegible] ماست [illegible] ماپه [illegible] کردن رعاف خون از بینی
آمدن [illegible] [illegible] رفاع وقت برد
غله [illegible] رستاق [illegible] رزاق [illegible] بالاء [illegible]
خانه رماد خاکستر [illegible] **باب الزاء**

زینت آرایش مزین آراسته زعیم مهتر زعما جمع زکی پاکیزه زکوات پاک
کردن مال زیغ بگردیدن زایغ گردانده زهد ترک دنیا گفتن زاهد
ترک کننده زمام مهار زمزم معروف زاهق باطل کننده زهوق باطل
شده زخت وازدحام انبوهی کردن مزاحم زحمت دهنده زوال گشتن
آفتاب از نصف النهار زوجیت زنا شوهری زوج جفت زنا [illegible]
رفتن زانی زنا کننده زاهر و ازهر تابنده و روشن زهر شکوفه درختان
زاویه گوشه [illegible] گوشه نشستن منزوی گوشه نشین زوایا جمع زلت گناه
زلات جمع زَجرت و زَجر از پیش راندن و بر باز زدن زاجر راننده مزجور
رانده زلال آب صافی زاید زیادت کردن زوابل جمع زبل و زمزار [illegible]
[illegible] کردن زاپور زیادت کننده مزید زیادت کرده زوار [illegible]
[illegible] دور کردن [illegible] زلام [illegible] جمع زلیل [illegible]
[illegible] زلت افتادن در سخن و کار زلق زمین [illegible]
شدن زجاج آبگینه زیت روغن زیتون [illegible] زبد
جمع [illegible] درخت [illegible] زرع و زراعت کشت کردن و کشت
[illegible] کردن [illegible] گفتن [illegible]
[illegible] انک [illegible] بنشد [illegible]
سرهای سخت زلف [illegible] نزدیک آوردن زلفه و زلفی نزدیکی [illegible]
شادروان زرابی جمع **باب السین** سلام و سالم و سلیم آنک از همه
عیبها پاک و منزه باشد سمو و سما بلندی سامی بلند سما بلند سمیع
و سامع شنونده و [illegible] سماع شنیدن استماع گوش فراداشتن مستمع گوش

فزاداونده سمع شنوایی مسموع آنچ بشنوند سلطان حجت قاطع سهو غافل شدن
وخطا کردن ساهون جمع سهولت و آسانی سهل و آسان تسهیل و
آسان کردن سلوت و تسلی بی غمی تسلیت دل دادن سابغ تمام نعمت
دادن سبوغ تمام نعمت یافته سوابغ جمع سابغ و تسبیغ گوارنده سالفه و
سابقه از پیش رفته سوالف و سوابق جمع سلف گذشته اسلاف گذشتگان
سوق بازار اسواق جمع تسوق بازار جستن سقف آسمان خانه مسقف با آسمانه
رسیده سقوف جمع ساحت میان سرا سدت درگاه سیئة بدی مساوی
و سیئات جمع سرور و مسرت شادی مسرور شادمان سوء غم و اندوه مسی
غمگین سخاوت جوانمردی سخی جوانمرد اسخیا جمع سعایت غمازی کردن ساعی
غماز سلک و سمط رشته مروارید سلک راه سالک راه رو سلوک راه
رفتن مسلک راه معین سامت ملولی سایم ملول سهم بهره سهام تیر جمع
سیادت و سودد مهتری و بزرگی سادات و ساده جمع سید مهتر و بزر
گوار سایغ آنچ پیش آید از وقت سوایغ جمع سهل المأخذ آنچ آسان بدست آید
سلس الاقتیاد آنکه آسان فرمان برد سجین و سقر دوزخ مزور سجیل سنگهاء
با آتش تافته و گوینده آسمان دنیا سوف یعنی زود بود سؤال پرسیدن سواد
دستور بجز آساور جمع سنا روشنی سینا زمین مبارک سؤال خواستن سایل
خواهنده مسئول خواسته مسئولی و جمع سر پوشیده سطح جمع سطح گستردن
ساطح گسترانده سجل دلو چاه سجر پر کردن و تهی کردن و تافتن با آتش سفر
نوشته سفره نویسندگان سبیل راه سبل جمع سلسبیل نام چشمه بهشت سلب
ربودن سلب جامه بجنگ سمک ماهی سماک ستاره و سهر بیخوابی ساهره

سحق زندان سجن ... / افزوده سحر ... / مرضی / سهیل ستاره یعنی سها ستاره / ... الغفلت / که ... / سمت راه داشتن ... / یعنی در ... / نظر کتاب ... / ... ان

روی زمین سینه خواب سبت سنه سال سنین جمع سنت کرده پیغامبر سنن
جمع سقایه آب دادن سقم بیماری سقیم بیمار سکون ساکن آرامیده مسکن جای
آرمیدن سکون آرمیده شده سم زهر مسموم زهرآلود مسام بن مویها سمین
فربه سمن فربه کرده سماد جمع سمن روغن سمن روغن آلود سمد بازی
سمود بازی کردن سامد بازی کننده سامدون جمع سیر رفتن سایر رونده
سیاحت گردیدن سایح و سیاح گردنده سیاح بانگ خروس سحاب ابر سحب
جمع سوا برابر سویت برابری کردن مساوی برابر سفاهت بیخردی سفیه بیخرد
سفها جمع سداد راستی سدید راست سعادت نیک بختی سعید نیک بخت مسعود
نیک بخت شده مساعدت نیک بختی نمودن سعدا جمع ستر پرده مستور
پرده نشین ساتر و ستار پوشاننده ستر ها سعی کوشش کردن ساعی کوشنده
سبق و سبقت پیشی گرفتن مسبوق پیشی گرفته سابق گیرنده پیشینها سیاق
کلام یعنی راندن سخن سوق راندن ساقه پس لشکر سور دیوار شهر
و قلعه سفارت پیغام بردن سفیر پیغام برنده سلم نردبان سقوط افتادن
ساقط افکنده مسقوط افتاده سخریه افسوس داشتن سخط خشم گرفتن سلیم
صلح سلخ چیزی را از چیزی بیرون آوردن سلخ آخر ماه سابغه زره تمام سابغا
جمع سبا نام شهر بلقیس است سفینه کشتی سفن جمع سطوة گرفتن سلوی سمانه
سامری نام مردی جهود سرادق سراپرده سرب [illegible] سرج [illegible]
ستور سرج زین سربال پیراهن سرابیل جمع سکر بستن آب تسکیر چشم بندی
کردن سیاره کاروان سنبل خوشه سنبله یکی سنابل جمع سقایه مشربه آب سهل
زمین نرم سبط یکی اسباط جمع و پسران یعقوب سبع جانور درنده سبع سباع

سمر بادکرم ... / سرعت ... / سمت راه ... جمع ... / سعال ... / سکر مستی سکرات ... / سکران جمع / ... / ... / ... سر کرم / ... / سپیدنان سفید / ... / ... / که کسی ...

هفت یك سغ زنا مسافح زنا کننده سفاح زنا کردن سحت حرام وکویند شوة
سفك خون ریختن سلحفات سنك پشت **باب الشین** شرف بزرکی کرفتن
بزرك داشتن مشرف بزرك داشته اشراف بزرکان شهامت تیز دلی شجاعت
مردانکی نمودن شجاع مردانه شجعان جمع شکر سپاس داری شاکر سپاس
دار مشکور سپاس دار شده شکایت وشکوی وشکی واشتکا کله کردن
شاکی کله کن شك کمان مشکوك در کمان افتاده شقی بد بخت شقاوت بد
بختی شماتت شادی دشمنان شمایل خوبهای نیك شمول همه را فرا رسیدن
شهادة کواهی دادن شاهد کواه اشهاد کواه بر کرفتن مشهود له شهادت
در غزا کشته شدن شهید کشته شده شهدا جمع شریعت بر راه دین رفتن
شارع راه راست وروشن شروع خوض کردن در کاری مشرع انکه براه
راست رود شرع راه راست مشروع راست رفته شباب جوانی کردن
شاب جوان شبان جمع شباب جوانی عنفوان وریعان شباب اول جوانی
شیخ پیر شیخوخت پیری کردن مشایخ وشیخه جمع شوق واشتیاق وتشوق
ارزو مندی مشتاق ارزومند شیخ بخیلی شحیح بخیل شبع تمام اشباع تمام
کفتن مشبع تمام کفته شراد واشراد بدان وبد کردان شریر بسیار بد
وبدکار شبع سیری شبعان سیر شاع جمع شربا شامیدن شارب اشامنده
مشروب ومشروبات اشامیدنی شعر دانستن مشاعره باهم یکی کفتن شاعر
شعر کوی شعر چه دانه شعرهی شعریان ستاره که بعد از جوزا بر ستید ندی
شعب قبیله بزرك بزرك شعوب جمع شغف دوستی بمیان دل رسیده شنان
دشمن داشته صمد پناه بینا ز مندان **باب الصاد** صدیق وصدوق
درست واشنا مصادقت دوستی واشنایی کردن صادق الوعد راست وعده
مصداق الکلام بر راستی ودرستی سخن صدف راست صادق راست کوی
صنعت وصناعت وحرفت پیشه صنایع وصناعات وحرف جمع صناف ومحترفه
جمع صانع ومحترف پیشه ور صحت تن درستی ودرست صحیح درست تصحیح درست
کردن مصحح درست کننده مصحح درست کرده صحاح جمع صدور وصدود باز
کشتن صادر باز کردنده اصدار باز کردنده صرامت برایی در کار صارم
شمشیر برا صلح آشتی مصلح انکه میان مردم صلح کند اصلاح در میان صلح افکنده
صلاح وصلاحیت براه راست بودن صلحا جمع صبر شکیبایی صابر وصبور
شکیبا صلف وتصلف لاف زدن صرف وتصریف بکردانیدن صارف
وصراف وصیرفی کرداننده مصروف کردانیده صرف مکر چنین هر چه باشد
صبح صادق بامداد صبوح بامدادی صادر وارد آینده وشونده صالح و
طالح نیك مرد وبد مرد صغیر وکبیر کوچك وبزرك صغار وکبار جمع صیانت نکه
داشتن صاین نکه دارنده صوت اواز صوات جمع صوم روزه صیام روزه
داشتن صایم روزه دار صمیم القلب اندرون دل صامت زر وسیم صك برات
صبف نابستان صروف الدهر کردش روزکار صید شکار صیاد شکاری صحیفه
وصحیفه یکروی کاغذ وغیره صحف پاکیزه صفا پاکی وپاکی صبی کودك صبا کودکی
صبا باد بهاری صرصر کین زصرصر قصر عظیم صداع درد سر تصدیع درد
سر دادن صادع فاعل صخر سنك سخت صلب پشت ماز وصدع شکافتن صدا
اواز کوه صعود کن بره سخت صعود بر بالا شدن صریم بریده وکویند شب
تاریك صیحه وصیحت بانك هلاکی صك بر روی زدن تازنجالت وکوفتن اصطکاك

گوینده صاعقه آتشی که از ابر جهد صواعق جمع صفحهٔ کاسهٔ بزرگ صحاف جمع صفد بن
بند آهنین اصفاد جمع صریح فریاد رس صنع نکویی واحسان کردن صومعه
عبادتگاه **باب الضاد** ضوء ضیا روشنی ضحی چاشتگاه ضعیف
دوچندان اضعاف جمع ضعف ناتوانی ضعیف ناتوان ضعفا جمع ضحک خنده
ضاحک خندان مضحکه خنده ذار ضغن کینه ضاغن کینه ور ضغیر کینه اضغان
جمع ضیق تنگ شدن ضاق در تنگی ماندن ضیق در تنگنای مانده ضم با
هم آوردن ضمه با هم آمده انضمام در هم پیوستن ضنت بخیلی کردن ضنین
بخیل ضریع خار خشک ضغث دسته گیاه تر ضلالت وضلال گمراه شدن اضلال
گمراه کردن ضال گمراه ضفدع وزغ ضب سوسمار ضرب وضربت زدن
ضرایب درم زن ضارب زننده مضروب درم زده ضغث شوریدگی اضغاث
احلام خوابهای شوریده ضنک تنگ کردن وبتنگ آوردن دل ضد تا
همتا ومخالف اضداد جمع ضایع گم کردن ضیاع آب وزمین ضوضا شغب ضیف
مهمان تضیف مهمان را فرود آوردن اضافه مهمانی کردن مضیف مهمان
اهل الضرر بیماران ونابینایان وبجای ماندگان ضریع کور ربی لحد ضمیر
خاطر ضمایر جمع ضیمران شاسپرم ضرغام وضیغم شیر غران **باب الطاء**
طهر وطهارت پاکی وپاک کرداری طهور پاک وپاک کننده تطهیر پاک کردن
طاهر پاک مطهر پاک کننده مطهر پاک کرده طعام واکل خورش مطعم وما
کول خورشها طاعم واکل خورنده مطاعم وماکل خورندگان اکول پرخور
طعم چاشنی هر چیزی طلب وتحری جستن مطالب جوینده مطلوب جسته طلاب
وطلبه جویندگان مطالبت بعنف طلب کردن طراوت وطلاقت تازه و

ضرغام گفت جهودان را مهل
اوصلو تا بود بن بان عبری
خجیع هم بستر ضلع استخوان
پهلوی
ضرایب وضریع ونضیع
زاری کردن ضنی لاغر
ضن بخل بهید
مضل گمراه شده تضلیل
ضایع و گم راه کردن
ضمور باریک میان شد
ضبع کفتار
ضریر نابینا ضر زیان ضیم
کرشار ضیافت ضبط نگه
داشتن مضابط نگه دارنده
ضمان بدرقه داری ضامن
بدرقه دار
طعمه خورش جوان
اطعام خورش دادن

طلعات غنچهاء بر هم نهاده
میهم طاقت توانایی

تازه

تازه رویی طلوع فرمان برداری طاعة فرمان بردار طبیعت سرشت
طبایع جمع طلوع بر آمدن آفتاب طالع بر آینده طرف کناره اطراف
جمع طریف وطارف مال نو تلید وتالد مال کهن طیر وطایر پرندگان
طوف گشتن طایفه گروهی از هر جنس طواف کرد بر آمدن طول وطوال
درازی هر چیزی طرد در اندک مطرود رانده طلل ودمنه نشان
سرای خراب اطلال ودمن جمع طاغی عاصی طغیان مایه عصیان طعن
وطعنه زدن طاعن مطعون خورنده طرف اسب نامدار طی در
نوردیدن طوها در نوردیده طوب شادی طرب شادی کو
طلاق رها شدن زن از نکاح طمانینه آرام اطمینان آرام گرفتن مطمئنه
آرمیده طیبا الاعراق اصلها پاک طین گل مطین گل اندوده طیان
گلکار طبق بر هم نهادن طباق تو بر تو یکی بر یکی نهادن مطبق تو بر تو یکی
نهاده طی و بیکبار آمدن اطوار جمع طیف وطایف وسوسه وخیال طا
بش سبک سر طلیعه وطلایه دیدبان طلایع جمع طاحونه آسیا طحان
آسیابان طنین وطنطنه بانگ رودها مختلف طل باران خرد قطره طریق
الشارع شاه راه طحلب سبزی بر روی آب از استادگی آب طوی چاه معمور
وبی استه طلع شکوفه خرما طرفاء گز طرثوث اشترغاز طوار شاه دیوار
پیرامن سرای طانصطره دکان **باب الظاء** ظاهر پیدا اظهار پیدا
کردن ظهور پیدا شده مظهر آنجا که پیدا شود ظهر پشت ظهیر هم پشت
مظاهرت واستظهار هم پشت شدن مظاهر با یکدیگر هم پشت بودن ظل
سایه ظلیل سایهٔ مترا کم ظلال جمع ظلم ستم ظالم ستمکار ظلمه جمع تظلم از ستم

طلعت دیدار زیبایی
مطلع جایی که بر آمدن
طالب یکی
طوفان آبی که همه جا برد
تطی فکر و هر چیزی گشتن
طوبی نام واد اثبات
طیب عیش خوش باد
زندگانی تو
ظهریان پشتیبان
ظاهر زن ظهار کردن
مظاهرت با کسی هم پشت
بودن

نالیدن متظلم از ستم نالنده مظلوم ستم رسیده ظلوم ظلم وظلمت تاریکی ظلام
اللیل تاریکی شب دیجور ظن کمان ظنین کمان برده مظنه محل کمان ظنین متهم
ظنون الریب کمانها وخطاطیر دایه ظمان تشنه ظبی آهو ظفر ناخن اظفار جمع
ذی ظفر هر مرغ باچنکال وهر حیوان باسم ظنبوب استخوان ساق ظلم ابدهن
ظلف سم حیوان شکافته سم باب العین علو وعلا بلندی عالی
وعلی بلند اعلا وعلا بلندتر عدل وعدالت ومعدلت داد عادل داد
کر علم دانستن ودانش عالم وعلیم داننده تعلیم در اموزانیدن تعلم
آموختن معلم اموزاننده متعلم انکه از کسی چیزی بیاموزد علما جمع علام
الغیوب داناء هر پنهان علی الکبیر بزرکوار وبزرک علو شانه بزر
کواری شان اوست عزیز غالب وبی همتا عزت عزیزی ونایابی اعزاز
عزیز کردن الاعزة جمع معز عزیز کننده عاطفت ورأفت مهربانی
نمودن تعطف استعطاف مهربانی جستن عطوف ورؤوف مهربان
عواطف ورأفات جمع عطیت وجایزت ونوال وموهبت وهبت و
جد واعطا عطا بخشش معطی بخشنده اعطا دادن عافی خواستن عفاف
خواهنده کان عطایا وجوایز ونوایل ومواهب وهبات جمع عاریت خاسته
استعارت عاریت خواستن اعارت عاریت دادن معیر عاریت دهنده
مستعیر عاریت خواهنده مستعار عاریت خاسته عزم وعزیمت دل بر
کاری نهادن عزایم جمع عهد وثیق ومیثاق غلیظ پیمان استوار عهود
ومواثیق جمع عسرت دشواری تعسیر دشوار کردن عسر دشوار عیادت
بیمار پرسیدن علامات وامارات ومخایل ومعاطر ومعالم ومراسم ورسوم
واشراط ومباشیر ودلایل وسمات نشانهای عفو در کذشتن کناه

عفو

معزز عزیز عطوفت
مهربانی نمودن
عظیم بزرکوار وعظیم بزرک
عظمت بزرکی معظمه
کواری اعظم بزرکوارتر
همه بزرکان
عظام وعظما جمع
معظم بزرک شده
عربا انکه تمامی مردم
کشند عو دن د
سی علی عیق ذ ف
عا صحرا ایات علف

عفو انکه کناه در کذارد معاف در کذاشتن معفو انک درکذارد استعفا
درخواستن کناه عزلت کوشه کوفتن عزل واعتزال یکسو شدن عتاب
بازخواست معاتبت عتاب کردن معاتب آنکه با او عتاب کنند معاتب
عتاب کننده عقوبت عذاب وشکنجه وبازخواست بلیغ معاقبت عقوبت
کردن معاقب انکه او را عقوبت کنند معاقب عقوبت کننده عقد بستن
انعقاد بسته شدن منعقد بسته شده عدت واهبت ساز واسباب اعداد
ساختن معد ساخته عجب واعجاب خویشتن بینی معجب خویشتن بین عجلت
وسرعت شتاب معاجلت ومسارعت ومبادرت شتافتن مسرع و
معاجل ومبادر شتابنده مستعجل شتاب کننده عدو دشمن عداوت
ومعادات دشمنی کردن اعدا وعدات واعادی جمع عناد ومعاندت
ولجاج ستیزه کاری معاند ولجوج ستیزه کار عود ومعاودت بازکشت کردن
اعادت باز کردانیدن عاید باز کردنده معید باز کرداننده مرجع ومعاد
جای بازکشت عهد پیمان معاهدت با یکدیکر عهد کردن معاهدهم عهد
عذر ومعذرت پوزش اعتذار عذر خواستن تعذر دشوار شدن متعذر
دشوار عصمت نکاه داشتن خود را از لوث دنیا وکناه معصوم نکاه داشته
خود را عاصم نکاه دارنده عدم نیستی معدوم نیست ونایافته عجز واضطرار
بیچارکی عاجز ومضطر بیچاره عسرت تنک دستی ودرویشی عبد بنده
عبید وعباد بندکان عبودیت تعبد بندکی کردن متعبد بندکی کننده
معبود انکه بنده کی برای او کنند عتق وعتاق ازادی عتیق ومعتوق
ومعتق عتقا جمع عرف وعرفان شناسایی معرفت شناختن عارف شناسنده

معرّف شناسا کننده معروف شناسا تعرّف بر رسیدن تا بشناسد تعریف
شناسا کردن عناصر چهار طبع و آن خاک و آب و باد و آتش است عنصر
یکی عادت و دأب و شاکله خوی تعوّد و اعتیاد خوی کردن معتاد
و متعوّد خوی کرده عادات و اخلاق جمع عطلت و عطالت بیکاری معطّل
بیکار شده تعطیل از کار کردن و فرو گذاشتن عاطل بیکار عاجل و آجل
این جهان و آن جهان عَسِر المُقادة آنکه دشخوار فرمان برد عزیز الوجود
آنچه دشوار یافت شود علی رؤس الأشهاد بر سر حاضران علی ذرئ الاهوا
بر سر هواها عطش تشنگی عطشان تشنه عطاش جمع عنفوان شباب اول
جوانی عنق و رقبه گردن اعناق و رقاب جمع عشیه و عشی شبانگاه عیش
و معاش زیستن و زندگانی کردن عصف جستن باد عاصف باد سخت عبوساً
قمطریراً سخت ترش روی عروج بالا شدن علم کوه اعلام جمع عبقری
جامهای گران مایه عوایق و علایق در آویختن بهوای نفس عجز زبون زن
عقیم نازاینده عکف باز داشتن معکوف باز داشته عجاب سخت شگفت
داشتن عبور بگذشتن عرجون چوب خرمای خشک ماء عذب آب شیرین عرم
بندهای آب و گویند موش دشتی عُتُق تباهی کردن عصبه گروهی از ده
تا چهل عصر نماز دیگر عشاء نماز خفتن عید جشن عفاف و عفت پا
رسایی عفیف پارسا عون یاری دادن اعوان جمع علی حده تنها
علی الخصوص جداگانه عین چشم و چشمه آفتاب و زر طلا عید و عیدان
هر زر است عدد و عداد شمار کردن عد شمردن معدود شمرده عادّ
شمارنده عدد شمار عاری و عریان برهنه باب الغین

عناد درشت شدن ... عقال در یافتن ... عضال ... عصمه ... بازداشتن ... تا ... پاداش بدی
عجل گوساله ... عجم ... سال

غفر و مغفرت و غفران آمرزیدن غفور آمرزنده مغفور آمرزیده استغفار طلب آمرزش
کردن غنا و ثروت توانگری غنی توانگر اغنیا توانگران استغنا و مستغنی
بی نیازی اغنیا جمع غنا سرود و غنه آغاز سرود مغنی سرود سرای غیظ و
سخط خشم غضب و غضبان خشم گرفتن و خشمناک اغتیاظ در خشم شدن غل
و ضغینه کینه غوایل و ضغاین کینهاء قدیم غفلت و غفلت فرو گذاشتن و مهمل
ماندن غافل کول غمر و غبی غافل درکار اغفال فرو گذاشتن مغفّل فرو
گذاشته غرور فریفتن و فریب غرور سخت فریبنده غبن و غبین زیان در حال
و درازی مغبون آنکه زیان بر آورند غم اندوه مغموم اندوهگین و غبین
ابر و تاریک هوا غشا و غشاوه تاریکی غلی و غلیان جوشیدن غلب باغ
انبار درخت غبرا زمین اغبر خاک رنگ غبره گرد سیاه غسق در آمدن شب
غاسق اول تاریکی شب غسق تاریک شدن شب غرق کشیدن و باب فرو
شدن غور بر زمین فرو شدن و هر دو به که در دهان بود غلّ بند مغلول بند
کرده غصّه گرفتگی گلو غصب بستم بستدن غنم گوسفند اغنام جمع غلیظ درشت
و ستبر غلظ درشت و ستبر شدن غلاظ و شداد سوگندهای استوار غلام
کودک برنا بالیده غلمان جمع غزل مدح معشوق غزل ریسمان که بجلد کشد غیض
کم شدن آب غرفه بلند که آب که برو آرند غضنفر ... غیل و غاب بیشه
و انبوه بیشه غلا گرانی غالی گران غلّه دخل غز باب المعروف غادم وام دار غریم
وام خواه غزال آهو غیل شیر حمل یعنی هر شی غرض نشانه گاه تیر غسل شستن
مغسول شسته غسّال جمع غرّه اول ماه و سفیدی که بر پیشانی اسب باشد
غایت پایان هر چیزی غوث بفریاد رسیدن غیاث و مغیث فریاد رس

تماجن ... بکر زبان ... داشتن
غمام ابر ... شده ...
غنایم مال ... غضروف ...
غرامت ... کشیدن
غفار ... غرب ... غزب ...

غضنفر شیر

اسغاثت فریاد خواستن اغاثت بفریاد رسیدن مُغاث آنکه از و فریاد
خواهند عوص فرو رفتن غایص فرو رونده غواص غصن شاخ درخت
اغصان و غصون جمع غیابة الجب جاه تاریک غراب کلاغ غلاف کالاغ سیاه
غرابیب جمع غربیب و غربان جمع سیاهی غیبت ناپیدا شدن غیب نا
پدید علام الغیوب داننده نهانیها غذا پرورش غذا طعام چاشت غدا
فردا غشیان نزدیکی کردن با زن و پوشیدن غدق آب بسیار **باب الفاء**
فلق شکافتن و روشنی صبح فالق شکافنده و شکافنده فیض و فیضان ریختن
آب و زیادتی آن فیاض زیاده کننده آب فوز پیروزی فایز پیروزمند
فظ درشت خوی فعل کار فعال کردن فتیل فواد دل افئده جمع فسق و
فجور تباه کاری و تباه کاری کردن و خلاف فرمان کردن فصل و فرق جدا
کردن فاصل و فارق جدا کننده فار و فرق جدا کرده فتن آزمودن فتان
سوزاننده فاعل کننده هر چیزی که خواهد فعال لما یرید هر چه خواست
کرد فواد کر جستن مفر گریزگاه فرات آب خوش و شیرین و گوارنده فراق و
مفارقت از یکدیگر جدا شدن فقر و فاقه درویشی فقیر درویش فقراء
جمع فسحت و فسح جای کردن فتح باز شکافتن و در گذاشتن گاه فتق و
فتون در فتنه افکندن مفتون در فتنه افتاده فخر نازیدن فخور نازنده
فراش بستر فرش جمع فراش پروانه فنا نیست شدن فانی نیست شده
فنن شاخ درخت افنان جمع فضال از شیر باز کردن فترت و فتور سست
شدن فرفان اندک و از مقدار آن بود که بیناد شتر فر و کشد برای شیر فصل
الخطاب پیدا کردن و جدا کردن سخن بکلمه فصاحت زبان آور سخن افصح زبان

دادن

دادن تو فصیح زبان دادن فصحا جمع فرقان کتابی که باطل را از حق جدا کند
فردوس نام شریف ترین جای در بهشت فرط از پیش رفتن و از حد در
گذشتن و شتافتن بر کسی فرد و مفرد تنها افراد جمع فرع شاخ فروع جمع
فشل بد دل شدن فطنت زیرکی فطن زیرک فکر و فکرت اندیشه تفکر
اندیشه کردن افکار جمع متفکر و مفکر اندیشه کننده فجیع درد ناک فظیع
هولناک فضایح رسوایی فضیحت رسوایی فضایح جمع فضیلت افزونی فاضل
افزون تفضیل افزونی نهادن تفضل افزونی جستن فضایل افزونیها مفضل
افزون شده افضل افزون تر فضول جمع فقدان کم کردن فهم و تفهم در
یافتن سخن تفهیم در یا وانیدن مفهوم در یافته فهیم در یابنده فارغ البال
ایمن دل و آسوده خاطر فوت و وفات گذشته فتی جوان فتوة جوانمردی
فتیان جمع **باب القاف** قرب و قربت نزدیکی تقرب نزدیکی
جستن متقرب نزدیکی کردن مقرب نزدیک قبول و تقبل پذیرفتن مقبول
پذیرفته قابل پذیرنده مقبل پذیرفتار قسم و قسمت بخش کردن مقسم بخش
کننده و قاسم مقسوم بخش کرده قطع و قطعت بریدن و قطع انقطاع بریده شدن
منقطع بریده شده قاطع برنده قبض و انقباض گرفتگی و درون منقبض گرفته درون
قابض گیرنده مقبوض گرفته شده قال و قیل گفت و گوی قایل گوینده مقالت
گفتار مقالات جمع قول گفتن اقوال الفقهاء گذشته قتل و مقاتلت کشتن قاتل
کشنده مقتول کشته قتیل کشته شدن قتال و مقاتلت کارزار کردن قاصر و
قصور واماندن مقصر بازمانده قصور بازمانده قصد آهنگ کردن قاصد
آهنگ کننده مقصود آهنگ کرده قنوط نومیدی قانط نومید قاعده بنیاد قواعد

جمع قلع وقمع بن بیخ برکندن قامع وقالع برکنده قمع زشتی قبح زشت قسوة
القلوب دلهاء سخت قاع زمین هامون قاعًا صفصفًا یعنی زمین یکسان قطف
بار درخت قطوف جمع قنوان خوشهٔ خرما قنطار هزار دینار هزار اند یاد و
گویند پوست گاو پر از زر مقنطرة بر هم نهادن مال مقنطره بر هم نهاده قنا
طر جمع قطر خطی بزرهای مربع متساوی الاضلاع کذا قدر قدر و اندازه
کردن مقدار اندازه کردن مقدور اندازه کرده قدرت توانایی و توا
نشنی قادر توانا مقتدر توانا یان توانا قدس پاکی از همه عیب قدوس پاک
قدیم دیرینه قدما جمع قصر کوشک قصر باز داشتن قاصرات الطرف باز دارنده
گان چشم یعنی از غیر شوهر خود قدم و مقدوم جنس های اقدام جمع قبیله گروه
مردم از یک پدر قبایل جمع قذف انداختن و دشنام دادن قزع کدورتا
خیار فتح خشکی و خشک کردن قهر خوار کردن قهار خوار کننده قوت نیرو
قوی جمع قطر مس کداخته عین القطر چشمه مس کداز ان قبر گور و مقبره گورستان
قبور و مقابر جمع قطر و قطران سیاهی که بعد از تقطیر قتاد بماند قند شکر
قضا حکم کردن قاضی حکم کننده قناعت خرسندی قانع خرسند قصیر
کوتاه قاصر کوتاه کننده قشف بعیال تنگ داشتن قمار گرو باختن
قرعه انداختن بر حالی قافله کاروان جه **باب الکاف** کبر بار و کبر و
تکبر و متکبر بزرگواری کریم نیکوکار کبیر بزرگ و بزرگوار کبائر بزرگیهی
زیرک اکابر جمع کلام سخن کلمه یک سخن تکلم سخن گفتن متکلم سخن گوی مکالمت
با یکدیگر سخن گفتن کتمان پوشیده گفتن کتاب و کتب نوشتن کاتب
نویسنده کتّاب جمع مکتوب نوشته مکتب جای نوشتن مکاتبت با همدیگر به نشستن

قراح ابعاق ... زمین
گویند کشت زار حفظ کرماء
کرم قلعه در قلعه سر کوه
قرنخبز ابحار قضیب
شاخ درخت

مقید هم نشین تقاعد
نشستن قرین یار قرنا
جمع

قرة القلب سخت تاریک
وقرة العین روشنائی
دیده ضوی
ذو رق

قضب گرد بر گرد شهر طاس
انداز کردن قوس کمان
وقنج سر یا زه و بعضی
عوام کمان رستم
گوشک نیل

کرم نیکی و نیکویی کردن
مکارم اخلاق خوبیها

کلبت عکی کلّ همه کنه پایان کار کیفیت چگونگی کیف چگونه کبت حنیعه کچند
کلت کندی کلیلک کند کسالت کاهلی کردن تکاسل کاهلی نمودن کسلت
کاهل کسلان کاهل کنف پناهگاه اکناف جمع کهولت نه جوان و نه پیر کهل
میان این وان کسب و اکتساب اندوختن مکتسب اندوخته کاسب و مکسوب
اندوزنده کلفت دشخواری تکلف در دشخواری افتادن تکلیف در د
شخواری انداختن مکلف به دشخواری افتاده کظیم خشم فرو خوردن کاظم
خشم فرو خورنده مکظوم خشم فرو خورده کاظمین الغیظ جمع کفالت پایندا
کردن کفیل پایندان متکفل پایندان شده تکفل پایندانی کثرت بسیاری کثیر
بسیار کبوت سر در آمدن منکوب سر در آمده کائناً من کان هر که باشد
کائناً ما کان هر چه باشد کون بودن کاین بودنی مکونات بودنیها کفایت
بسنده کردن کفاف بسنده کرده کامل تمام خردی کمال تمام خردی کتمان
پوشیدن مکتوم پوشیده کاست و زیرکی کیس زیرک اکیاس جمع کسر شکستن
کاسر شکننده مکسور شکسته کنز گنج کنوز جمع کدورت تیرگی مکدر تیره کیل
پیمودن مکیال پیموده کیال پیماینده کف باز داشتن و باز ایستادن مکفوف
باز داشته کهف شکاف در کوه کاعب نار پستان شدن کعوب نار پستان
شده کواعب جمع کعب بژول پای کعبین هر دو بژول و مهره نرد و کسف
گرفتن مکسوف گرفته کسوف گرفتن آفتاب کثافت ضد لطافت کذب دروغ
کذاب دروغگوی تکذیب و کذاب بدروغ داشتن کید بد سگالیدن کلالة
حفاکنود ناسپاسی کوب کوزه بی دسته اکواب جمع کدح کوشش کردن و کاد
بیاروغ کنظوا ابودن چیزی از چیزی کاس قدح پر شراب کفر و کفور

کرکس تیره گون کلاغ خفاش
کرگدن فرا سرود

کفه هر ترازو کفات جمعها که گونه کرده
کفه مرکز و قبی کلاه زاد و بعض
و حلقت
کلاه الشاد

وکفران ناسپاسی کردن کافر ناسپاس وپوشاننده وبزرگو کرکی کلنگ
کعب هزاری کار خواست ونزدیک شد بکردن کبّار بتخفیف باسخت بزرگ
وبتشدید مبالغه کاهن فالگوی کهنه جمع کثیف وابودن کاشف وا
بونده مکشوف وابرده کبرة کاه بن رله لم کاه خردکبا برجمع کثیف مابه
انابرکسف جمع کهف بالله پسندیده است خدای هم واکان پوشش اکنّة
جمع کنگبن نکوسا کردن کسوة جامه پوسانیدن مکتسی جامه پوشیده
کحل سرمه اکحل سیاه چشم کنف شانه کتف شدی شانه کانخ دشمن کلا
دسکو کوما لنحانه چند در بیغولهٔ کرده باب اللام لطف ولطافت
نیکوکاری لطیف نیکوکار لطیفه سخن نیک بموقع لطایف جمع لبس وملابست
پوشیدگی وپوشیدنکاری کسی لباس پوشیدنی ملبوس پوشیده لف
درنک کردن لف دردم پیچیدن لفیف درپیچیده باهم پیچی لفاف دردم
پیچیده الفافا درختان بسیار دردم بچان لم کرد کردن مال لبدما البا
برهم نهادن ذالم یعنی گرد کننده حلال وحرام لوم ملامت کردن لیم
بخیل وخسیس طبع لیام جمع لعب ولعب بازی کردن لعاب بازی کننده
لمس وملاّمسیدن ومجامعت کردن لواصد نکرد انندة مردم
ازبیم لجاج بنیبهیدن وستیزه بودن لجوج بنیبهیده وستیزه مند لفظ
کلمه انداختن بدوافکندن الفاظ جمع لغوب مانده شدن لقب باد
نامه القاب جمع لذت من ملذاذة منزه یافتن لذات جمع لذیذ ملذت
لواقح بادها کمبارداد باشد ازنخادد بالاقح آبستن کنندکان درخت
لحم میان دربالحم گوشت لثه گوشت بن دندان لحیه لحی لحیانی رلیش بزرک

کبد جگر کلیه گرده کنف
میان دوسرو ن کلف
عشق کلف سیاهی که بر
چهره افتند

ملتبس کاری پوشیده

الواح جمع لوح تخته
لحیف دماغ

لحن مقصود از سخن
الحان آوازها

لمیت زبان بد رافکندن
سکن از تشنگی

لت مانده که بوان صبر نتوان کردن لین نرم شدن لین نرم لیت کم کردن و
بازداشتن ازحاجت لی بیچانیدن سر وکردانیدن زبان دردهان لواعلم
الویه جمع لکنت زبانکی زبان الکن لبسه زبان لهب زبانه الت لب خرد او
اولو الالباب خردمندان لبیب خردمند لبلاب خیزدان لون باد ام لعیث
شلغم لوب سنکستان لبون اشتر دوساله لیث شیر نر لبوه شیر ماده لبن
شیر لبا هرش لحظه وتنک سرشتی کما زمشک وعود وعنبر کنند لؤلؤ لالا مروارید
بکو لعل معروف لعبه تمثالی که برای کودکان کنند باب المیم مَلِک
ومَلیک ومالک پادشاه ملوک جمع ملک وملکت ومُلکت وملکوت
پادشاهی ممالک جمع مجد بزرگواری مجید بزرگوار مجل ومحسن نیکوکار
محو بی شمارنده وداننده وصلبی افزاینده مخت بار مسیافی بنند ه
وکوبا محیی زنده کننده ممیت میرانده منتقم دادستاننده مهیمن کواه
راست مؤمن ایمن کننده معسط راست مغنی بی نیاز کننده مغیث
فریادرس مجیب اجابت کننده مبتدی اغاز کننده منتهی بنهایت رسیده
محاورت ومخاطبت ومکالمت باهم یکدیکر سخن گفتن مواجهه ومشافهه سخن
درروی کفتن معاییا از لب کفتن ملح نمک مالحت هم نمک شدن ملح هم
نمک ملیح نمکین ملاحت نمکینی مخالصت دوستی ویژه مصادقت دوستی
ویژه بوبژه مخزشاوندی مخاهده ملابست ومباشرت درکاری شدن
ملابس ومباشر درکاری شونده ملاحظت بکسی وانکریستن مسامحت
ومساهلت آسان کرفتن مضایقت تنگ کرفتن منافثت سخن کرفتن مخا
ورست ومغلاومت بیوسته بودن بر کاری مراقبت چشم داشتن راقب

حافظ کوشه چشم لمیسه بهاری
لقطه ازراه برکرفته
لقس دزد لبد تمکن

تملک خداوند ملک شدن
تملیک مالک کردانیدن ملک
بندزخرید املاک جمع

مبارک خجسته ونجیک برته نیک
امت واقبال شدن ارعان کوش
فراداشتن معلقه عاشق کشتن و
در آویخته

موثق و میثاق پیمان
میثاق غلیظ پیمان استوار

چشم دارنده مُنتَقِر و مَقَرّ قرارگاه مرکز جای قرار مرتع چراگاه منبع جایی
که آب ازو بر آید معدن کان مدّ کشیدن ممدود وَ مُمتد کشیده امداد کشید
شده ماده کشنده مرض بیماری مریض بیمار امراض و مرضی جمع مریض و
معهد و منزل انجا که فرود آیند مرابع و معاهد و منازل جمع محفل انجمن
گاه محافل جمع مُهنّا گوارنده مهیا ساخته محاسن نیکوییها مساوی بدیها
مَبَرَّت نیکی مُبَرّات جمع مثوبات و مجازات و مکافات پاداش دادن ملجا
و ملاذ و معاد و مفزع پناهگاه مهرب و مفر گریزگاه مهارب جمع مآثر
و مناقب هنرها منقبت هنر معایب زشتیها مخازی رسواییها مفاخر نا
زشتها معالی بزرگواریها مناظم پیوستگیها منظوم پیوسته مروت مردمی
مناکح جز نکاح زنان کسی بنا حق مثاب آنکه او را ثواب دهند مرثیه
مدح مرده مراثی جمع مرحمات سردیها مشخنات گرمیها مرادت تلخی مرارتلخ
مقویت دشمن داشتن مقت دشمنی منصب و مرتبه درجه و پایه بالا
مناصب و مراتب جمع هیبت شکوه مهیب باهیبت مخذ اصلاح دم موا
فقت و وفاق سازگاری موافق سازگار مساهات بگسی نازیدن مرافعت
سخن بقاضی یا پادشاه برداشتن مشایعت قدمی چند با کسی رفتن
شفقت دشخواری مصافحت دست بکدیکر بوقت سلام مهارت استادی
ماهر استاد ملاعبت و ممازحت و مداعبت مزاح کردن منع باز داشتن
مانع باز دارنده ممنوع باز داشته شده معظمات امور فرمانهاء بزرگ
مثل و شبه مانند مماثلت و مشابهت و مشاکلت مانند بچیزی مشبه
و ممثل مانند مرحله موجل تعیین کردن زمان بجنم آنک بچند بار گذارند

مولد و مسقط الرأس انجا که بچه بزمین آید

مکنون پنهان داشته در رهفت

مقاسات و معانات و مکابدت و رنج چیزی کشیدن

هنت
مُوتَمَن انک بر وی ایمن باشد مخاصمت و مکاوحت خصومت کردن مداراسُستی کردن محروم بی روزی مرحوم بزای بخشایش مکابرت چیزی که دانی انکار کردن مَوَقِع جیل بجای بلند افتادن مواضع حمیده مقامهای پسندیده مزار متبرکه زیارتگاههای شریف منوط بکسی باز بسته با بچیزی و مزج آمیختن مازج آمیزنده ممزوج آمیخته میمون النقیبت مبارک قدم منتظم الحال نیکو وقت مضارع الامور گردش کارها مجاری امور روش هر کاری مقضی الحاجه روا کردن حاجت مکارم الاخلاق خویها پسندیده معاد و معاش این جهان و آن جهان مقدم و موخر پیش و پس مال خواسته اموال جمع مرأة و امرأت زن مسکین درویش مسکنة درویشی موقده آتش برافروخته ملک فرشته ملایکه جمع مَنّ بوبدن و نعمت دادن و منت بر نهادن ممنون بر یده و منت بر نهاده مسغبه گرسنگی متربه درویشی مقر بخویشی میمنه دست راست میسره دست چپ ماء آب میاه جمع ملاقات کسی را دیدن و بچیزی رسیدن مقام جای ایستادن ماوی جای باز آمدن موت مرگ و مردن میت مرده موات و اموات و موتی مردگان مرض بیماری مریض بیمار امراض بیماریها مرضی بیماران ملأه فاش کردن ملاءه پر کردن مشعل مش کداخته مصباح چراغ مصابیح جمع مضی جای باز گشتن مور گردیدن مورد آبشخور مولی خداوند و دوست وازاد کرده مدینه شهر مداین جمع مزن ابر سفید مرجان مروارید خرد مارج زبانه آتش مرج در هم کداشتن منشآت کشتیهاء بادبان بر کشیده و بکار شتن ابتدا کنند مرد رفتن موج دریا ممارات و مراء با کسی

مشبلد و مشبل آنکه بیاری خود نمیدارد و رنج اسعی

ستیزه کردن منات آن بت سنگین که بنی خزاعه پرستیدندی لات آن بت که
بنو ثقیف پرستیدندی بطایف عزی آن درخت که بنی غطفان پرستیدندی

باب النون

نقا و نظافت پاکی نقی و نظیف پاک منصفت و انصاف
داد منصف داد دهنده انتصاف داد ستدن منتصف داد ستاننده
نظم پیوستن ناظم پیوستگیها منظوم نظام و ناظم آنکه چیزی بهم پیوندد
و شعر عبارتست از سخن منظوم نشیب سخن منظوم در وصف معشوق نشیب
خرمی نزهه خرم نشیب خرمی جستن نفع و منفعت سود انتفاع منفعت گرفتن
منتفع بهره یابنده از و منفعت کمی نقص نقص و منقصت کم کردن نقیصت کمی
ناقص کم نقصان کم شدن نکبت سختی و رنج نکابت رنج سخت بد شمن رسا
شدن نکبات جمع نکبت و ایمان تاب باز داده نظرت مهلت دادن نقل
از جای بجای بردن انتقال از جای بجای شدن ناقل از جای بجای برنده منتقل
از جای بجای شونده نهج و منهج و منهاج راه مناهج جمع نشو و نما افزودن نامی
و نامی افزاینده نمو افزودن نقمت کینه انتقام کینه کشیدن منتقم کینه کشنده
نسیان و انسی فراموش کردن منسی فراموش کرده ندامت پشیمانی نادم
پشیمان مند و م پشیمان شده نظر نگرستن ناظر نگرنده منظور آنچه بدان
نگرند منظر جای دیدار تفاوت بهترین چیزی نفایت بدترین چیزی نفاق
و منافقت دو رویی منافق دو روی نسبت و انتساب خویشتن بکسی وا
خواندن نقاوه و نخبه بهترین چیزی نزاع ارزومندی نزاع مبالغه
کردن در چیزی نزع کشیدن نجدت و نجادت دلیری نجید دلیر ندیم
هم قدح ندما و منادمت ندیمی کردن نوع یک گونه انواع گونه گون نفیس

چیز گران مایه نهمت حریصی نمودن نهی خرد اولی النهی خردمندان ناس
و اناس و اناسی مردمان نفث در دمیدن نفاثات زنان در دمنده
نصر یاری کردن ناصر یاری کننده انصار جمع نشوز بر تر نشستن نعمت
اسباب زندگانی و خوشی عیشی فاعمه نازه از اثر نعمت نعیم اسایش منعم
اسوده نضب رنجه شدن نقد و انقاد بیم کردن و بیاگاهیدن نصاب
حق زکوه نضیب منظ و بهره ناصبه موی پیشانی نهی بر باز زدن
نطق و منطق سخن گفتن نشر از هم باز کردن نشط بیرون آوردن نقع
گرد و غبار ندا بانگ در دادن نادی انجمن گاه نبذ آختن نکال رسوایی
و رسوا کردن نوم خفتن منام خواب نبا خبر نخرة و ناخره استخوان
پوسیده صیانت نهی نسف بر کندن بنا و بباد دادن نون حرف و کوسید
ماهی ذالنون لشو ر زنده شدن نبی آگاه کننده انبیا جمع نفو کردن از
سه تاده نصح و نصیحت باز داشتن کسی را از بدی نفود و نفوذ رسیدن
نساء و نسوة زنان نکل بند انکال جمع نسل ذره و زاد نسب خویشی انسا
جمع ناقه شتر ماده کند و نخیه باشد و ندست نفاس زادن نفساء جمع

باب الهاء

هدایت راه نمودن هادی راه نماینده هدیه
بخشش هدایا جمع هوا و هوی آرزو ها این هنا و ههنا اینجا هولاء اینکروه
هناک و هو ناک و هنالک آنجا هکذا همچنین هنیا مریا گوارنده باد هنا
تازه دو بی هشاش تازه رویی هفوه گناه هفوات جمع هیبت شکوه
مهیب با هیبت هلاک و تهلکه نیستی استهلاک هلاک کردن مستهلک
هلاک کردن مهلک هلاک کننده هم اندوه هموم و مهموم اندوهناک

هجر بریدن هجران بریده مهجور بریده شده هذیان و هزل بیهوده گفتن
هوا آرزوی دل و دوست داشتن اهوا جمع هرب گریختن هارب گریزنده
هالع ناشکیبا و حریص هلوع مبالغه همزه بدگوی در دو همزه و وسوسه
همزات جمع هدم ویران کردن هادم ویران کننده هادم اللذات موت
مهدوم ویران شده هیاج خشک شدن نبات هشیم گیاه خشک درهم
شکسته هبا غبار و گرد هیم شتران تشنه هون و هوان خوار و خواری
هزوا افسوس داشتن هزم شکستن لشکر هزیمت گریختن هدی و هدیه
قربان که بمکه فرستند هبه بخشش هبات جمع هم قصد کردن و اندوه کن
کردم هموم جمع هیم و هیمان روی بجای نهادن و شیفته شدن بعشق
هیهات سخت دور است آنچیز اکر فهما وعده میدهند هاوم فزا
کیرند شما هونا آهسته هاویه دوزخ سوزان هضم از حق کسی کم کردن
هسر اوادن نوم هبوط فرود آمدن هابط فرود آینده مهبط جای فرود
آمدن هیات نهاد و شکل هلال ماه نو اهله جمع هدهد مرغ سلیمان
هدف نشانه هائم دل شده هم آنچ در دل بود هم و هرم پیر فرتوت
هضبه سر بالا هجد سر زیر هجه کلاه هجعت خفتن هاع و هدان بی جگر
هتک بوده دریدن یعنی غاد و غازی کردن وحدت تنهایی وحید
تنها واحد یکی باب الواو ورود در شدن وارد طیعان وکیل کاردان
و نگهبان وحی فرستادن و سخن پوشیده وعی نگاه داشتن و یاد گرفتن
وعظ و عظه پند دادن موعظه پند واعظ پند دهنده پند اندرز وفا
اهسکی و بزرگی ولی دوست نزدیک اولیا جمع والی ولایت دار و فایمان

تنگ داشتن و لوج در آمدن ایلاج در آوردن و دیک کردن و تین
رگ دل وهن و وهی و هن سست شدن وهم پنداشتن موهوم
پنداشته وقف وا داشتن موقوف وا داشته وقوف توقف و استادن
واقف استاده بر چیزی از دانش وجه روی وجوه جمع وجیه روشنا
مواجهه روبرو شدن توجیه روبرو کردن وسم داغ نهادن وسیم
داغ دار شده موسوم داغدار ورد گل سرخ ورده گلگون
ورود و وتد باب آمدن و زن گاه اوتاد جمع وقر بار گران وقر
گرانی گوش وثن بت بی صورت اوثان جمع صنم بت با صورت اصنام
جمع ولق رواد کردن زبان بدروغ وکز مشت زدن وکر آشیانه
مرغ وجل ترسیدن وسع طاقت و توانایی وفد بدرگاه پادشاهان
شدن وفد گروه سواران بی سلاح وضیع فرومایه وضع نهادن مو
ضوع نهاده واضع نهنده اوضاع جمع واضح روشن وضوح روشن شدن
موضح روشن کننده وهاج درخشنده وابل باران بزرگ قطره وبل
و وبیل گران و ناگوارنده وسمی باران وطن جایگاه مواطن و اوطان
جمع ولوع حریصی نمودن مولع حریص وجع درد اوجاع جمع وسیع فراخ
فراخ وفاق و موافقت سازگاری کردن موافق سازگار وسیلت
میانجی و راه جستن بچیزی وسایل جمع وسط میان وادی رود و
سمی باران وهد نشیب وثاق بند ولیج ارناد جمع وهن کند و
ناقص کیش وثب و وثوب در آمدن تا یکی شب وصیت اندرز کردن
وصایا واجب سزاوار شدن وجوب سزاواری وزن سختن موزون

تحفه موازین جمع وداع وتودیع بدرود کردن وعد وعده کردن وعید بیم
کردن موعود وعده کرده وجدان یافتن وزد پناه جای وحش دد ودام
وحوش جمع ولد فرزند اولاد فرزندان والد پدر والده مادر والداه
جمع موالید ثلثه معدن ونبات وحیوان وَدّ وَوِداد ووِدادة آرزو
کردن ودوست داشتن وداد ومودت دوستی وادّا ارزو کننده ودوست
دارنده وسواس دیو وسوسه کننده وسوسه اندیشه بد در دل افکندن
وبل گویند وادلیت درد ورنج ووقد هیزم دو رنج وضواب دست و
انام ادمیان ودی ومدی آب سرد وملاح مرد سرا گرانجان ودیعت
نگاه داشتن وداع جمع وضیعت ودزیعت زیان وکم شده وفزمال
بسیار وفرجع وحشت تنهایی مستوحش تنهایی جستن وحیش تنها وجود
وعدم هستی ونیستی وبرِطاق **باب لام الف** لا نه ونیست ونباشد
لایق سزاوار لایح درخشان لایحه درخشنده لوایح جمع لاحق در رسیدن
لاحقه در رسیده لواحق جمع لائم ملامت کننده لوم ملامت کردن لوام
مبالغه لازم والزام وملازم پیوسته بآکمی بودن لاغیه سخن بیهوده
کفتن لغو سخن بیهوده لات ولوات ولاء آن نشان لازب کلِ دوسنده
لات انکه بنو ثقیف می پرستیدند **باب الیاء**

لاینزل لالکه لالی جمع لالاء درخشنده لایزال
همیشه لالا لله العبد یاد لاجرم همیشه



